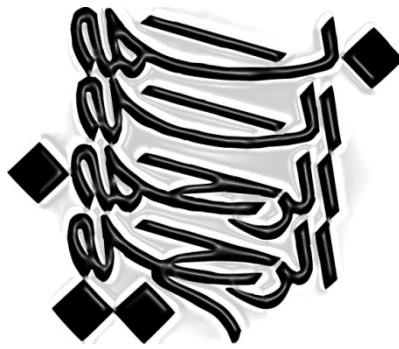




سیاست‌های مقایسه‌ای

سیاست‌های مقایسه‌ای

نام استاد ارائه‌دهنده: حجة الاسلام والمسلمین دکتر امید

تاریخ ارائه: نیم‌سال اول سال تحصیلی ۹۴-۱۳۹۳

مکان ارائه: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

تاریخ انتشار: دی ماه ۱۳۹۳

شماره: ۲۰ / ۱۶

تمامی حقوق این اثر، برای سایت

«درباره سیاست» محفوظ است.

۱. هرگونه استفاده، انتشار، کپی‌کردن،

اسناد دهی، درج در سایت‌ها و دیگر

وبلاگ‌ها یا ذکر نام منبع جایز می‌باشد.

۲. فروش این جزوه، شرعاً حرام می‌باشد.

۳. هرگونه تغییر شکل در محتوای ظاهری

جزوه، جایز نمی‌باشد.

politicalknowledge.blog.ir politicalknowledge.ir

فهرست

۴. انواع مدل‌های نظری ۱۹

۵. دو نکته ۱۹

درس چهارم: تحلیل سیستمی در سیاست

مقایسه‌ای ۲۰

تحلیل سیستمی دیوید ایستون ۲۰

۱. تبیین تحلیل سیستمی ایستون ۲۱

۲. مزایای تحلیل سیستمی ایستون ۲۴

۳. معایب تحلیل سیستمی ایستون ۲۴

درس پنجم: تحلیل کارکردی در سیاست

مقایسه‌ای ۲۶

الف. نظریه پارسونز ۲۷

ب. نظریه آلموند (کارکردگرایی عام) ۲۸

ج. نظریه مرتن (کارکردگرایی تجربی) ۳۱

د. نظریه اُپتر (کارکردگرایی ضروری) ۳۱

ه. نقد نظریات کارکردگرایی ۳۳

درس ششم: دولت‌ها

الف. دولت، رژیم، حکومت ۳۴

۱. دولت ۳۴

۲. رژیم ۳۵

۳. حکومت ۳۵

۱. چگونگی پیدایش دولت مدرن ۳۶

۲. ویژگی‌های دولت مدرن ۳۷

ج. مقایسه قدرت دولت‌ها ۳۹

۱. مشروعیت ۳۹

۲. تمرکزگرایی یا تمرکززدایی (آزادی و برابری) ۴۰

۳. توانایی و استقلال عمل ۴۲

درس هفتم: ملت‌ها

الف. انواع هویت ۴۴

۱. هویت قومی ۴۴

درس اول: چستی سیاست مقایسه‌ای

الف. چستی سیاست مقایسه‌ای ۴

ب. تمایز سیاست مقایسه‌ای قدیم و جدید ۵

۱. ویژگی‌های سیاست مقایسه‌ای قدیم ۵

۲. ویژگی‌های سیاست مقایسه‌ای جدید ۶

۳. رهیافت «رفتارگرایی» و تأثیراتش بر

سیاست‌های مقایسه‌ای ۷

۴. سه مشکل سیاست مقایسه‌ای ۸

ج. تاریخچه مطالعات سیاست مقایسه‌ای ۹

د. اولویت‌ها در سیاست‌های مقایسه‌ای ۱۱

درس دوم: روش مقایسه‌ای و سطوح تحلیل

الف. روش مقایسه ۱۲

ب. سطوح تحلیل در مطالعه سیاست‌های

مقایسه‌ای ۱۴

درس سوم: «الگو» و «مدل»

الف. الگو ۱۵

۱. تعریف ۱۵

۲. ویژگی‌های الگو ۱۶

۳. عاری‌سازی سیاست‌های مقایسه‌ای از

«فرهنگ» ۱۷

۴. الگو و سازمان‌دهی اطلاعات ۱۸

ب. مدل‌ها و شبه‌مدل‌ها در مطالعه سیاست

مقایسه‌ای ۱۸

۱. مدل ۱۸

۲. فرق «الگو» و «مدل» ۱۸

۳. مراحل ساخت یک مدل سیاسی ۱۹

الف. تعریف و تاریخچه.....	۶۲
ب. بررسی عناصر دموکراسی	۶۴
۱. مشارکت.....	۶۴
۲. رقابت.....	۶۶
۳. آزادی.....	۶۸
ج. دموکراسی‌های پیشرفته	۶۸
درس یازدهم: کمونیسم (جهان دوم).....	۶۹
منابع و مآخذ	۷۱

۲. هویت ملی.....	۴۵
۳. تابعیت.....	۴۶
ب. ستیزه‌های هویتی.....	۴۷
۱. ماهیت ستیزه‌های هویتی.....	۴۷
۲. انواع ستیزه‌های هویتی.....	۴۸
۳. الگوهای ستیزه‌های هویتی.....	۴۸
ج. نگرش و ایدئولوژی سیاسی	۴۹
۱. نگرش سیاسی.....	۴۹
۲. ایدئولوژی سیاسی.....	۵۰
درس هشتم: «توسعه» و «نوسازی» سیاسی.....	۵۲
الف. مقدمه	۵۲
ب. تحلیل شکل‌گیری رژیم‌های مردمی در اروپا ...	۵۳
۱. تحلیل وضعیت نیروهای اجتماعی (الگوی بارینگتن مور)	۵۳
بررسی.....	۵۵
۲. توجه به انقلاب‌های اجتماعی (الگوی تدا اسکاپپول)	۵۵
بررسی.....	۵۶
۳. توجه به متغیرهای سیاسی (الگوی اشتین رکان)	۵۶
بررسی.....	۵۷
ج. تحلیل شکل‌گیری نظام‌های حزبی در اروپا	۵۷
نظام‌های حزبی (الگوی سیمور مرتن لیپست).....	۵۸
بررسی.....	۵۸
درس نهم: کشورهای درحال توسعه و کمتر توسعه‌یافته (جهان سوم).....	۵۹
الف. تعریف و تاریخچه.....	۶۰
ب. آثار و چالش‌های امپریالیسم بر کشورهای جهان سوم	۶۰
درس دهم: دموکراسی (جهان اول).....	۶۲

درس اول: چستی سیاست مقایسه‌ای

الف. چستی سیاست مقایسه‌ای

سیاست مقایسه‌ای بخشی از مجموعه مطالعات علوم سیاسی است که به بررسی منسجم تحولات، شباهت‌ها و تفاوت‌های کارکردی - فرایندی سیاست‌ها میان دو برهه زمانی از یک نظام خاص (مثلاً قبل و بعد از انقلاب)، دو یا چند نظام سیاسی متمایز و یا دو یا چند بافت فرهنگی متمایز می‌پردازد.^۱

«سیاست مقایسه‌ای» از دو جزء تشکیل شده است که هر دو باید تعریف شود. بنابراین، در این جا باید برای سه چیز تعریف مشخصی داشته باشیم:

الف. سیاست: دانشمندان علوم سیاسی، حوزه اصلی سیاست را مبارزه برای کسب قدرت در اجتماع انسانی می‌دانند؛ سیاست در اصل به معنای کشمکش بر سر کسب قدرت است و از طریق آن تصمیم‌هایی گرفته می‌شود که بر عموم مردم اثر خواهد گذاشت.^۲ بنابراین، از میان معانی مختلف سیاست، این معنا را در بحث سیاست مقایسه‌ای اختیار می‌کنیم.

۱. عبدالعلی قوام، سیاست‌های مقایسه‌ای (تهران: سمت، ۱۳۷۳)، ص: ۲۲

۲. پاتریک اونیل، مبانی سیاست تطبیقی، مترجم: سعید میرترابی (تهران: قومس، ۱۳۸۵)، ص: ۴

ب. روش مقایسه‌ای: در بحث مقایسه نباید صرفاً به جمع‌آوری اطلاعات بسنده کرد، بلکه باید روش مقایسه به گونه‌ای باشد که با مقایسه دو یا چند کشور، به برخی قواعد کلی دست یابیم که ممکن است این قواعد درباره نمونه‌های دیگر مطالعه نیز صادق باشد.^۳ برای نیل به این منظور از «مدل» و «الگو» استفاده خواهیم کرد که در درس‌های آینده از آن سخن خواهیم گفت.

ج. سیاست مقایسه‌ای: رشته‌ای فرعی از علوم سیاسی است که مبارزه برای کسب قدرت را در کشورهای مختلف مقایسه و بررسی می‌کند. این مطالعه ممکن است از ابعاد مختلفی صورت گیرد که همه در زمره مسائل سیاست تطبیقی به‌شمار می‌آیند. مثلاً این که چرا برخی کشورها دموکراتیک هستند؟ چرا در برخی کشورها قدرت در میان تعداد بیشتری از افراد توزیع شده است ولی در برخی کشورهای دیگر قدرت در دست عده محدودی است؟^۴ مجموعه این مطالعات، «سیاست مقایسه‌ای» را تشکیل می‌دهد.

ب. تمایز سیاست مقایسه‌ای قدیم و جدید

سیاست‌های مقایسه‌ای قدیم به توزیع رسمی قدرت در چارچوب قوانین اساسی کشورها بسنده می‌کرد ولی در سیاست مقایسه‌ای جدید شیوه‌های ارتباطی میان نخبگان سیاسی و توده مردم از یک سو و تأثیر تحولات اقتصادی و اجتماعی بر رفتار سیاسی و مشارکت سیاسی موردتوجه قرار گرفت. از دوران پس از جنگ جهانی دوم، دانشمندان علوم سیاسی ناخرسندی خود را از روش سنتی مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای قدیم ابراز کردند. بنابراین، جنگ جهانی دوم مبدأ پیدایش سیاست‌های مقایسه‌ای جدید است.

۱. ویژگی‌های سیاست مقایسه‌ای قدیم

۱. بررسی ساختار فرهنگی غرب؛
۲. بررسی دموکراسی‌های نمایندگی؛
۳. بی‌توجهی به نظام‌های سیاسی غیرغربی از جمله مستعمرات؛
۴. تمرکز بر مطالعه کشوری خاص؛

۳. پاتریک اونیل، همان، ص: ۵

۴. پاتریک اونیل، همان، ص: ۴

۵. تأکید بیش از حد بر جنبه‌های قانونی و رسمی حکومت (قوانین اساسی) و بی‌توجهی به ترتیبات غیررسمی؛

۶. استفاده از روش توصیفی به جای تحلیل و توضیح؛

۷. عدم اجازه برای آزمودن طرح فرضیات و بررسی صحت و سقم آن‌ها؛

۸. دشوار بودن تحلیل مشابهت‌های سیاسی به خاطر توصیف نادرست پدیده‌ها؛

۹. ایستا بودن مطالعات سیاست مقایسه‌ای و فقدان پویایی؛

۱۰. بی‌توجهی به روابط علی و معلولی میان پدیده‌ها.^۵

۲. ویژگی‌های سیاست مقایسه‌ای جدید

۱. مطالعه توسعه و نوآوری در سیاست؛

۲. بررسی نخبگان سیاسی؛

۳. بررسی جامعه‌پذیری سیاسی؛

۴. بررسی احزاب سیاسی؛

۵. بررسی گروه‌های ذی‌نفوذ ساختارهای حکومتی؛

۶. بررسی الگوهای نهادینگی (تحلیل هنجارها، جهت‌گیری‌ها، ساختارها، نهادها، سازمان‌ها و مکانیسم‌ها)؛

۷. بررسی نظام‌های انتخاباتی؛

۸. بررسی رژیم‌های دموکراتیک و توتالیتر؛

۹. بررسی قوانین اساسی و بروکراسی‌ها؛

۱۰. بررسی تأثیر دگرگونی‌ها اقتصادی و اجتماعی (طبقه، شخصیت، گروه، فرهنگ) بر رفتار و مشارکت سیاسی (فضا و محیط عمل دولت).^۶

۵. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۷ - ۸

۶. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۸

مطالعات مرتبط با سیاست‌های مقایسه‌ای جدید از دهه پنجاه و شصت قرن نوزده زیر نظر شورای تحقیقات علوم اجتماعی آمریکا آغاز شد. محور اصلی بحث این رشته از علوم سیاسی، توسعه سیاسی و نهادهای مرتبط با آن بود. مفهوم‌سازی، نظریه‌پردازی و اشکال جدید تحلیل‌های مقایسه‌ای در این دوره صورت گرفت. «نظریه سیستمی» دیوید ایستون، «نظریه ارتباطات» کارل دویچ، «نظریه مشارکت» سیمون مارتین لیپست، «فرهنگ سیاسی» آلموند و ربا، «ماهیت قدرت سیاسی» رابرت دال، «ارتباط جامعه توده‌ای و دموکراسی» کورن هارز، «نهادهای سیاسی و دگرگونی سیاسی» هانتینگتون، «نقش طبقات در سیاست معاصر» دارندورف، توتالیتاریسم و دموکراسی برینگتن مور و «احزاب سیاسی» موریس دوورژه از عمده فعالیت‌های تحقیقی در این مقطع زمانی است.^۷

ظهور پوزیتیویسم منطقی حلقه وین در ۱۹۲۰ و در پی آن وقوع انقلاب رفتاری در علوم اجتماعی در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ و بهره‌گیری از نظریه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناسی سبب شد تا در تحلیل‌های مقایسه‌ای، به جای توجه صرف به ساختارهای رسمی حکومتی و قانونی، به ارتباط دادن نهادها به عوامل چندی نظیر طبقه، شخصیت، گروه، فرهنگ و جامعه‌پذیری توجه شود و نیز توجه خاصی نسبت به عوامل اجتماعی و اقتصادی تعیین‌کننده نوسازی صورت گیرد.^۸

۳. رهیافت «رفتارگرایی» و تأثیراتش بر سیاست‌های مقایسه‌ای

نارضایتی محققان علوم سیاسی، آنان را بر آن داشت که با توسل به «رهیافت رفتارگرایانه» به جای تأکید بر اشکال حکومت، عوامل سیاسی را مورد توجه قرار دهند.

از نگاه رفتارگرایی، مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای باید پیرامون محورهای زیر باشد:

«رفتار نخبگان سیاسی، تحلیل ساختارها، سازمان‌ها و مکانیسم‌هایی که نخبگان از طریق آن قدرت سیاسی را کسب و اعمال می‌کنند و مطالعه نهادهای حکومتی که از طریق آن‌ها تقاضاها جریان می‌یابند».

۷. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۹

۸. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۱۳

رهیافت رفتاری در تحلیل اجتماعی و سیاسی بر یک سؤال واحد و ساده متمرکز است: «چرا مردم به شکلی رفتار می‌کنند که رفتار می‌کنند؟». تحلیل باید بر رفتار مشاهده‌شده‌ی چه در سطح فردی و یا تجمع اجتماعی متمرکز نماید و اینکه هرگونه توضیح این رفتار باید آزمون‌پذیری تجربی داشته باشد.

همه مسائل روزمره جامعه به‌نحوی از انحاء و بالقوه به سیاست مربوط می‌باشند، اما مشکل این‌جاست که در همه موارد نمی‌توان آن‌را به‌صورت تجربی نمایان کرد ولی به‌هرحال طبق رهیافت رفتارگرایی باید همه رفتارها را مطالعه کرد زیرا معتقدند هر نمود رفتار سیاسی به‌گونه‌ای به یک نمود رفتار اجتماعی ارتباط دارد. رفتارگرایی معتقد است بدون اندازه‌گیری دقیق پدیده‌های سیاسی نمی‌توان آن‌ها را ارزیابی کرد. دانشمندان مزبور با اعتقاد به جداسازی «واقعیت‌ها» از «ارزش‌ها» مجموعه‌ای از گزاره‌های تجربی را گردآوری کرده‌اند که مدعی هستند از طریق آزمایش می‌توان صحت و سقم آن‌ها را اثبات کرد.

رفتارگرایان در سطح نخبگان به تحلیل رفتار رهبران پرداخته و بر رابطه میان جهان‌بینی رهبران و کنش‌های خاص که از خود نشان می‌دهند تأکید خاص نموده‌اند. تحلیل رفتاری در مورد تجمعات اجتماعی به بررسی کنش‌های ذی‌نفوذ و احزاب سیاسی پرداخته است. تحلیل رفتاری در سطح بین‌المللی بر کنش‌های دولت‌ملت‌ها و رفتار بازیگران غیردولتی مانند شرکت‌های چندملیتی، گروه‌های تروریستی بین‌المللی و سازمان‌های فراملی مانند اتحادیه اروپا متمرکز نموده است.^۹

۴. سه مشکل سیاست مقایسه‌ای

اگرچه سیاست مقایسه‌ای جدید - برخلاف سیاست مقایسه‌ای قدیم - به مطالعه طیف وسیعی از متغیرها میان کشورهای مختلف می‌پردازد، اما با این حال با سه مشکل اساسی مواجه است:

۱. **عدم امکان کنترل دقیق متغیرها در کشورها:** زیرا هریک از نمونه‌های مورد مطالعه به‌طور کامل با یکدیگر متفاوت هستند؛ کشورها در اموری چون اقتصاد، فرهنگ، جغرافیا، منابع و ساختارهای سیاسی به میزان حیرت‌آوری با یکدیگر متفاوت‌اند و کنترل این امور مختلف هنگام مقایسه، کاری دشوار است؛
۲. **محدود بودن منابع مطالعه:** برخلاف علوم طبیعی که موارد بی‌شماری برای مطالعه و آزمایش دارند، در سیاست مقایسه‌ای با محدود بودن شمار نظام‌های سیاسی به‌مثابه موارد قابل بررسی مواجه هستیم. در حال

۹. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۹ - ۱۱

حاضر اندکی کمتر از ۲۰۰ کشور در جهان شناسایی شده‌اند. کثرت موارد مطالعه سبب می‌شود که یک مورد غیرعادی نتواند نتیجه مقایسه و بررسی را منحرف کند و نیز سبب سهولت در انتخاب موضوع موردعلاقه برای تحقیق می‌شود؛

۳. دشواری دسترسی به نمونه‌های قابل مطالعه: حتی باهمین تعداد محدود کشورها، تحقیقات با موانعی روبرو است که خاص هر کشوری است. دستیابی به اطلاعات نیاز به فعالیت میدانی در کشورها دارد که خود با مشکلاتی روبرو است: هزینه و زمان سفر، مشکلات امنیتی، محرمانه بودن اطلاعات و عدم آشنایی با زبان بومی کشورها ازجمله این مشکلات است.^{۱۰}

ج. تاریخچه مطالعات سیاست مقایسه‌ای

در باب تاریخچه مطالعه سیاست مقایسه‌ای به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

۱. دوره کلاسیک؛ ارسطو: برخلاف افلاطون که به بحث‌های انتزاعی - مانند این که یک نظام سیاسی آرمانی چه اجرائی دارد - در باب مسائل سیاسی پرداخته بود، ارسطو به مطالعات مقایسه‌ای درباره تئوری‌های سیاسی عصر خود پرداخت و با بررسی قوانین اساسی ۱۵۸ دولت‌شهر یونان، اشکال مختلف حکومت را به دست آورده بود. ارسطو در این راه از شیوه تجربی که بر مشاهده و آزمایش استوار است، بهره گرفت و بنابراین، ارسطو اولین کسی است که «سیاست» را از «فلسفه» جدا کرد. باین حال، تأکید اصلی ارسطو بر این بود که سیاست چگونه باید باشد نه این که سیاست در عرصه عمل چگونه اجرا شود و به‌طور عمده به آرمان‌ها توجه می‌شد.

۲. دوره مدرن: نیکولو ماکیاولی که در قرن شانزدهم از دنیا رفت را می‌توان اولین دانشمند سیاسی دوره مدرن به حساب آورد که تلاش کرد نظام‌های سیاسی مختلف را تجزیه و تحلیل کند و بر این باور بود که اگر شهریاران نتایج مطالعاتش را به کار برند، دیگر اشتباهات گذشتگان را تکرار نمی‌کنند. ماکیاولی به مسائل فنی حکومت مانند دیپلماسی، استراتژی و قدرت توجه داشت و معتقد بود «آرمان‌ها» جایی در سیاست ندارند.

اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم از توماس هابز و جان لاک می‌توان نام برد که هرکدام از نظام سیاسی خاصی هواداری می‌کردند. در قرن هجدهم نیز روسو و منتسکیو در مطالعاتشان از روش مقایسه‌ای بهره بردند. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مارکس و وبر تحلیل‌های بیشتری را به علم سیاست افزودند.

۱۰. پاتریک اونیل، همان، صص: ۶ - ۸

به این ترتیب، تا اوایل قرن نوزدهم میلادی شیوه مطالعه سیاست تغییرات زیادی نسبت به گذشته پیدا کرده بود تا این که جنگ‌های جهانی اتفاق افتاد.

۳. دوره معاصر: پس از جنگ جهانی دوم، سیاست مقایسه‌ای به صورت یک رشته علمی درآمد و نسل جدیدی از دانشگاهیان بر این باور بودند بر اثر موج تازه تغییرات تکنولوژیک، سیاست نیز باید به صورت یک دانش واقعی درآید و بر این مبنا گفته شد که علم، سیاست را هدایت خواهد کرد. روابط بین‌المللی و آنچه میان شوروی و آمریکا به عنوان دو ابرقدرت آن زمان رخ می‌داد نیز بر این رشته علمی تأثیرگذار بود. نظریه‌نوسازی در این دوره ظاهر گشت و بر این باور بود که زمانی که جوامع توسعه یابند به دموکراسی‌های سرمایه‌داری خواهند رسید. در خلال سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ حوزه تحقیقات سیاسی شمار بیشتری از کشورها به ویژه کشورهای در حال توسعه را در بر گرفت. نظریه انقلاب رفتاری در این زمان مطرح شد که بر سیاست مقایسه‌ای تأثیرگذار بود. در خلال سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ سیاست مقایسه‌ای شاهد بحث‌های ایدئولوژیکی و روش‌شناسی گسترده‌ای بود و در این سال‌ها سه تحول عمده سیاست تطبیقی را با چالش مواجه کرد: (۱) صنعتی شدن سریع آسیا: کشورهای تایوان، کره جنوبی، سنگاپور و چین به گونه فزاینده‌ای محصولات آماده برای صادرات را تولید کردند. این رشد سریع آیا به ارزش‌های خاص فرهنگ آسیایی یا استراتژی‌های تجاری یا اجبار برای توسعه و پیشرفت که از سوی حاکمان اقتدارگرا دیکته می‌شد مربوط می‌شود؟ (۲) فروپاشی نظام کمونیسم: این سؤال را متوجه دانشمندان کرده بود که آیا سرمایه‌داری و دموکراسی می‌تواند در کشورهای جدا شده از شوروی سامان یابد؟ (۳) موج سوم دموکراسی: سومین تحول عمده، اتفاقاتی بود که در خلال سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شمار زیادی از ملت‌ها در سطح جهان به ویژه در آسیا، آمریکای لاتین و اروپا رخ داد و به موجب آن حکومت‌های اقتدارگرایانه و دیکتاتوری با انقلاب‌های مردمی یا کودتا از میان رفتند. این تحولات این سؤال را برای دانشمندان سیاست پدید آورد که آیا این دموکراسی‌های شکننده امکان بقا خواهند داشت یا این که این کشورها دوباره به وضعیتی غیر دموکراتیک برگشت می‌کنند؟

فرانسیس فوکویاما در پرتو تغییرات سیاسی شگرفی که در چند دهه اخیر به وقوع پیوسته است، معتقد است که ما اکنون در «پایان تاریخ» به سر می‌بریم و دیر یا زود تمامی کشورها به دموکراسی لیبرال خواهند رسید. اما هانتینگتون معتقد است که هنوز زود است که با قطعیت از پیروزی سرمایه‌داری و دموکراسی سخن بگوییم، زیرا دموکراسی لیبرال حاصل تجربه تاریخی غرب است و به سختی به دیگر مناطق انتقال می‌یابد و منازعات سیاسی حول محور مسائل فرهنگی، قومی و دینی بروز خواهد کرد. بنیامین باربر از زاویه دیگری منتقد

دموکراسی لیبرال است؛ وی این پرسش را مطرح می‌کند که آیا پیروزی دموکراسی لیبرال ذاتاً امری مطلوب است؟ نابرابری‌های موجود در این نظام‌ها، نابودی فرهنگ‌های محلی و افزایش واکنش‌های منفی به جهانی‌شدن اشکالات عمده باربر بر دموکراسی لیبرال است.^{۱۱}

د. اولویت‌ها در سیاست‌های مقایسه‌ای

مواردی که به‌نوعی توافق بر آن‌ها در مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای وجود دارد، عبارت است از:

۱. نقش دولت از لحاظ اتخاذ تصمیمات، حل منازعات و کارکرد قوا در نظام‌های متفاوت؛
۲. مطالعه هنجارها، ایستارها و جهت‌گیری‌ها نسبت به اقتدار، مشروعیت و مشارکت؛ به‌منظور درک معنادار جهت‌گیری‌های سیاسی باید ایستارها را به ساختارها و تصمیمات و سیاست‌ها پیوند داد و این همان سطح کلان است؛ با ارزیابی عملکرد و ساختار دولت می‌توان آثار این دو را بر گروه‌ها، منافع و نخبگان قدرت در نظام بررسی نمود و واکنش‌ها را در برابر آن سنجید؛
۳. بررسی فضا و محیطی که حکومت، دولت و دستگاه‌های مزبور در آن عمل می‌کنند. در این‌جا باید دید که تأثیر سازمان‌های بزرگ، احزاب سیاسی و بوروکراسی‌ها بر شهروندان چگونه است؟ در چه شرایطی حکومت تحت تأثیر افکار عمومی قرار می‌گیرد؟ عوامل مؤثر در بی‌ثباتی سیاسی کدامند؟^{۱۲}

۱۱. پاتریک اونیل، همان، صص: ۱۱ - ۱۹

۱۲. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۱۱ - ۱۲

درس دوم: روش مقایسه‌ای و سطوح تحلیل

الف. روش مقایسه

نکات بحث «روش مقایسه» عبارت است از:

۱. پس از انقلاب رفتاری، کاهش توجه به جوهره سیاست از تحولات مهم در علوم سیاسی بوده و از این پس، تمرکز بر شیوه‌های مطالعه سیاست است.
۲. وقتی گفته می‌شود که مثلاً ثبات سیاسی در جامعه‌ای محقق می‌شود که آن جامعه از ترتیبات خاص ساختاری یا طبقه‌بندی خاصی از نظام سیاسی برخوردار باشد و این بدین معناست که شما تعداد زیادی از شواهد و قرائن و دلایل را کنار هم قرار داده و چنین استنباطی کرده‌اید. برای مثال اگر پرسش ما این باشد که آیا همواره نظام دوحزبی موجبات ثبات سیاسی را فراهم خواهد ساخت؟ یا منوط به وضعیت فرهنگی خاص است؟ در صورت اول، اگر پاسخ دهیم که نظام دوحزبی همواره از ثبات سیاسی برخوردار است، عوامل دیگر مانند وضعیت فرهنگی را به عنوان یکی از عوامل ثبات سیاسی لحاظ نکرده‌ایم؛ ولی در صورتی که پاسخ ما این باشد که نظام‌های دوحزبی در شرایط فرهنگی خاص، موجبات ثبات را فراهم می‌آورند، دوحزبی بودن را به عنوان یکی از عوامل ثبات سیاسی در نظر گرفته‌ایم.
۳. اگر خواهان طبقه‌بندی پدیده‌های سیاسی هستیم باید به درک تفاوت‌ها و شباهت‌های آن پدیده با دیگر پدیده‌ها نائل شویم. اگر شباهت‌های میان نظام‌های سیاسی را کشف و استخراج کنیم، آن‌گاه می‌توان

قانونمندی‌های به‌دست‌آمده را به روش علمی به سایر نظام‌ها تعمیم داد. مثلاً فرانسه، بلژیک، اسکاندیناوی و بریتانیا گرچه دارای دموکراسی پارلمانی هستند، اما تمایزات نهادی زیادی با یکدیگر دارند مانند تعداد احزاب سیاسی و جایگاه رئیس دولت.

۴. برخلاف علوم طبیعی، در علوم اجتماعی هر پدیده و یا متغیر مرتبط با رفتار انسانی تحت تأثیر عوامل بی‌شماری قرار دارد که لزوماً همه متغیرهایی را که ممکن است رابطه بیان‌شده را تحت تأثیر قرار دهد، نمی‌توانیم احصاء کنیم. در علوم سیاسی پژوهشگر نمی‌تواند تعدادی از نهادهای فرهنگی را از فرهنگی که در آن عمل می‌کنند استخراج کند یا مثلاً تأثیر کودکی را بر تعدادی از بازیگران سیاسی یکسان تصور کند زیرا این امکان وجود دارد که عوامل ثانویه (فرهنگ)، رفتار بازیگران را به گونه‌های متفاوت متأثر سازد. محقق باید تعیین کند که در شرایط مساوی میان دو نظام سیاسی چه مسائلی حضور ندارند و در چه شرایطی این رابطه نمی‌تواند مورد بررسی قرار گیرد.

۵. در سایه تحلیل مقایسه‌ای است که تعدادی از شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و محیطی بررسی می‌شود و طبقه‌بندی‌های قابل‌مقایسه پدیده‌های سیاسی بدون توجه به موقعیت جغرافیایی آن‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

۶. با اطلاعات به‌دست‌آمده از جوامع توسعه‌نیافته، امروزه دیگر نمی‌توان نظریه‌های نوسازی را باور کرد که نوسازی امری تک‌خطی^۱ است، پس نمی‌توان از مشاهده فرایند توسعه و نوسازی سیاسی در جوامع غربی به فرضیه اجتناب‌ناپذیری غربی شدن نظام‌های سیاسی غیرغربی رسید.

۷. پس با روش‌های مقایسه‌ای می‌توان گروه‌هایی از نظام سیاسی را از سایرین تفکیک کرد ولی طبقه‌بندی نظام‌ها باید مبتنی بر طرح فرضیات و آزمون آن‌ها در شرایط و مقتضیات گوناگون باشد.

۸. ممکن است مشترکات پایدار میان دو نظام مقایسه شود، اما پاره‌ای از متغیرها هستند که بر اثر وقوع اصلاحات دچار دگرگونی شده‌اند و یا شرایط محیطی خاص اند که بر رفتار سیاسی در وضعیت جغرافیایی خاص اثر گذاشته‌اند.^۲

۱. تک‌خطی بودن نوسازی به این معناست که حرکت جوامع از جامعه ابتدایی و سنتی غیرغربی شروع می‌شود و در نهایت به دموکراسی صنعتی غربی ختم می‌شود. از ماکس وبر تا آلموند معتقد بودند که فرایند توسعه و نوسازی، یک فرایند حتمی و ضروری برای همه جوامع است، در حالی که در مراحل بعد اطلاعات به‌دست آمده از جوامع توسعه‌نیافته این حتمیت را تأیید نکرد. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۱۸

۲. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۱۵ - ۱۹

ب. سطوح تحلیل در مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای

هدف از سیاست‌های مقایسه‌ای، بررسی سیستماتیک به منظور توسعه یک سلسله قوانین علمی برای مقایسه نظام‌های گوناگون است. مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای را در دو سطح کلان و خرد می‌توان بررسی کرد. در سطح کلان، کل نظام و سیستم سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد و با واحدهای ملی دیگر مقایسه می‌شود؛ در سطح خرد، مقایسه بر اساس عناصر و متغیرهای خاص و محدود صورت می‌گیرد. اغلب محققان سیاست‌های مقایسه‌ای واحدهای کلان را در مطالعات خود منظور می‌کنند یعنی کل نظام‌های سیاسی که برای جوامع گوناگون دارای کارکردهای عمده و اساسی هستند مطرح نظر قرار می‌گیرند؛ اما در برخی مطالعات ممکن است در سطح خرد انجام شود، مانند مطالعه در رأی‌دهندگان فرعی، قانون‌گذاران، گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار، احزاب و یا شهرداری‌ها را مقایسه کرد.^۳

۳. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۱۹ - ۲۱

درس سوم: «الگو» و «مدل»

الف. الگو

۱. تعریف

چارچوب مفهومی و کلی برای ارائه طبقه‌بندی‌های تحلیلی که هدف آن جمع‌آوری و سازمان‌دهی اطلاعات است.^۱

توضیح: اگر اطلاعات خام مربوط به هر یک از نهادهای رسمی و غیررسمی را با لحاظ شرایط فرهنگی حاکم بر آن‌ها توضیح دهیم، نتایج حاصله قابلیت تعمیم نخواهد داشت زیرا هیچ مبنای مشترکی را نمی‌توان برای آن‌ها به دست آورد. طبقه‌بندی و سازمان‌دهی اطلاعات در سیاست مقایسه‌ای ضروری است؛ زیرا بدون طبقه‌بندی‌های مشترک، محقق کلیه نظام‌های سیاسی را منحصر به فرد تلقی می‌کند و اشکالات اساسی را برای بررسی سیاست‌های مقایسه‌ای فراهم می‌آورد.^۲

مثال ۱: بررسی قوانین اساسی سه کشور انگلستان، شوروی و آمریکا از حیث حمایت از آزادی‌های مدنی نتیجه قابل تعمیمی برای ما ارائه نخواهد داد چون اگرچه هر سه کشور از جهت صوری مشترکاتی باهم دارند^۳

۱. گاهی این اصطلاح به جای مدل به کار می‌رود و با به صورت آن چه ماکس وبر نمونه آرمانی مطرح می‌کند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۲۳

۲. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۲۳

۳. هر سه کشور دارای قوه مقننه و مجلس و پارلمان هستند. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۲۴

اما وضعیت فرهنگی حاکم بر آن‌ها وظایف خاصی را از نهادهای ذی‌ربط مطالبه می‌نماید و لذا عملاً در همان نقاط مشترک نیز تمایزهایی وجود دارد.^۴

مثال ۲: آیا امروزه سیاست در سیاست جهانی معنای مشترک واحدی دارد؟ آیا اساس همکاری است و جوامع به سمت همگون شدن در حرکت‌اند؟ یا اساس منازعه است و واگرایی محوریت دارد؟ یا آن‌که ترکیبی از این دو است؟ آیا می‌توان ستیزه‌های قومی، تروریسم داخلی و بین‌المللی، واکنش‌های اعتراضی در برابر جهانی‌شدن را نشانه منازعه بودن و شبکه‌های گسترده ارتباطی و گسترش دموکراسی خواهی را نشانه همکاری و همگرایی دانست؟ آیا سیاست تطبیقی منازعه بر سر کسب قدرت را میان کشورها مطالعه می‌کند و می‌نگرد که قدرت چگونه تمرکز یا توزیع یافته است؟ یا آن‌که همکاری در عرصه‌های مختلف را مورد مطالعه قرار می‌دهد که میان کشورها برقرار است و می‌نگرد که ائتلاف‌ها چگونه شکل می‌گیرند؟ آیا نتایج مختلف سیاست ناشی از ارزش‌های فرهنگی و اقتصادی آن‌ها است؟ یا ناشی از مراتب ضعف و برتری نظام‌های سیاسی است؟^۵

نتیجه این‌که برای انجام سیاست مقایسه‌ای باید به تنظیم طبقه‌بندی‌های تحلیلی بپردازیم. لازمه چنین اقدامی آن است که طبقه‌بندی منطبق با فرهنگ خاص لحاظ نشود تا بدون توجه به تفاوت‌های هنجاری بتوان طیف وسیعی از نظام‌های سیاسی را در چارچوب مطالعات مقایسه‌ای بررسی نمود.

۲. ویژگی‌های الگو

۱. ویژگی مفهومی: هر الگو از مفاهیمی شکل می‌گیرد که از جنبه تجربی برخوردارند و نشان می‌دهند واقعیت از چه متغیرهایی تشکیل شده است. این مفاهیم عمدتاً بر مبنای سودمندی نظری (و نه صحت و سقم) مورد قضاوت قرار می‌گیرند. مثل مفهوم تقاضا و حمایت که ثمربخش بودن آن‌ها در یک الگو مورد نظر است. الگوهای متفاوت، مفاهیم متفاوتی خواهند داشت.

۴. کنگره آمریکا جنبه مشورتی دارد که انتخاب میان بدیل‌های سیاست‌های اقتدارآمیز را میسر می‌سازد؛ مجلس عوام انگلستان جنبه مشورتی ندارد و کارکرد آن به ارتباطات سیاسی و مشروعیت بخشیدن به تصمیمات کابینه و سطوح بالای دستگاه‌های اداری منحصر مربوط می‌شود به گونه‌ای که موجب محدودیت در تصمیم‌های کابینه می‌شود؛ شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی نیز جنبه مشورتی ندارد و کار آن مشروعیت بخشیدن به تصمیماتی است که در سایر نهادها اتخاذ می‌شود و هیچ‌گونه محدودیتی برای تصمیم‌گیرندگان به وجود نمی‌آورد. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۲۴

۵. پاتریک اونیل، همان، ص: ۲

۲. **ویژگی نظری:** عنصر نظری الگو همان نظریه^۶ است که روابط بین متغیرها را تعیین می‌کند. برخلاف جنبه مفهومی، عنصر نظری الگو نیاز به تأیید یا اثبات تجربی دارد، لذا باید نتایج خاص یک نظریه را مورد تأیید قرار دهیم.

۳. **ویژگی تفسیری:** برای توصیف پدیده‌های مشاهده‌شده از یک سلسله قواعد تفسیری متناسب با مفاهیم و جنبه نظری بهره‌گیریم.

۴. **ضوابط پذیرفتنی:** زمانی پیروان یک الگو می‌توانند ادعا کنند که رهیافت آن‌ها در حل مسائل موفق‌تر است که گروه‌های وسیع‌تری از محققان این رشته بر اهمیت آن صحنه بگذارند و نیز لازم است در مورد مختصات و عناصر تشکیل‌دهنده آن اجماع کلی وجود داشته باشد.^۷

۳. عاری‌سازی سیاست‌های مقایسه‌ای از «فرهنگ»

نهادهای قانونی در درون فرهنگ‌های متفاوت به طرق گوناگون ایفای نقش می‌کنند و حتی در شکل رسمی و ظاهری همسان نیستند. ساختار نهادی و اداری و نیز فرآیند و راهبردهای توسعه در کشورهای غیرغربی متفاوت از همین ساختارها در کشورهای غربی است و راهبردهای تجویزی غرب درباره آن کشورها بی‌معنا و فاقد کارکرد است.

بسیاری از الگوها (مثل الگوی توسعه غربی) ضوابطی را برای انتخاب اطلاعات موردنیاز به‌صورت تجویزی معین می‌کنند. چنین الگوهایی در تلاش‌اند تا معیارهایی برای تمایز میان واقعیات ارائه کنند، اما به‌موجب همین معیارها برخی از واقعیات پذیرفته شده و تحلیل می‌شوند و برخی دیگر از گردونه بررسی و تحلیل کنار گذاشته می‌شوند.

بر این اساس مفاهیم و عناصر الگو باید با دقت نظر هر چه بیشتر به واقعیات قابل‌مشاهده ارتباط داده شوند. مفاهیم و عناصر الگو باید جنبه عینی و عملی داشته باشند برای مثال در الگوی سیستمی یا نظام، باید مبادلات مرزی میان دو یا چند نظام و محیط آن‌ها و تبادلات با سایر نظام‌ها موردبررسی قرار گیرند.^۸

۶. نظریه: مجموعه‌ای از سازه‌ها، مفاهیم و قضایای مرتبط با هم که از طریق تشخیص روابط بین متغیرها به‌منظور پیش‌بینی و تبیین پدیده‌ها یک نظر نظام‌مند درباره این پدیده‌ها ارائه می‌دهد. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۲۵

۷. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۲۵ - ۲۶

۸. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۲۶ - ۲۷

۴. الگو و سازمان‌دهی اطلاعات

نقش الگو، ایجاد ضوابطی در انتخاب اطلاعات از یک سو و ارائه چارچوبی برای سازمان‌دهی اطلاعات از سوی دیگر است. در صورتی که ارتباط منطقی میان عناصر الگو برقرار باشد، الگو قادر خواهد بود به طرح انواع روابطی که برای نگرش به دنیای واقعی ضروری و مفید به نظر می‌رسند، بپردازد.

مفاهیم و عناصر متشکله یک الگو از جهت منطقی باید:

۱. بر اساس شاخص‌های تجربی تعریف شوند؛
۲. در وضعیت‌های فرهنگی مختلف قابل اطلاق باشند؛
۳. رابطه بین عناصر الگو به‌طور دقیق مشخص شود؛
۴. دربرگیرنده متغیرهای مناسب برای پیشنهاد فرضیات باشد؛
۵. از اعتبار لازم برای آزمایش‌های تجربی برخوردار باشد.^۹

ب. مدل‌ها و شبه‌مدل‌ها در مطالعه سیاست مقایسه‌ای

۱. مدل

سلسله‌ای از مفاهیم که از یک رشته اطلاعات سازمان‌یافته تشکیل شده و قابل اطلاق به موارد یا شرایط خاص است. هنگامی که مدل‌ها در یک علم خوب ساخته شوند، به‌صورت قوانین آن رشته درمی‌آیند و قابلیت پیش‌بینی دارند. صحت پیش‌بینی در مورد واقعیات ناشی از مدل، وابسته به میزان اعتبار قضایای به‌کار گرفته شده است. یک مدل سیاسی نمایانگر یک نظام سیاسی کامل است. اجزای مدل با اجزای کامل یک نظام سیاسی قابل تطابق‌اند.^{۱۰}

۲. فرق «الگو» و «مدل»

«الگو» مفهوم وسیع‌تری از «مدل» دارد و شامل انواع مدل‌ها، نمونه‌های آرمانی، چارچوب‌های مفهومی و رهیافت‌ها می‌شود.^{۱۱}

۹. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۲۷ - ۲۸

۱۰. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۲۸

۱۱. عبدالعلی قوام، همان.

۳. مراحل ساخت یک مدل سیاسی

۱. تعیین متغیرها؛
۲. تعیین انواع روابط متغیرها؛
۳. آگاهی از خطاها در فرایند ساده‌سازی؛
۴. تخمین و برآورد صحیح عناصر مدل و تجدیدنظر در طراحی آن در صورت کمی اطلاعات؛
۵. طراحی مدل با توجه به اطلاعات دقیق روز.^{۱۲}

۴. انواع مدل‌های نظری

۱. ایستا و پویا؛
۲. جزئی و کلی؛
۳. تجمع‌یافته و تجمع‌نیافته؛
۴. توصیفی و جبری.^{۱۳}

۵. دو نکته

۱. عناصر یک مدل فاقد محتوای تجربی هستند؛ یعنی نمی‌توان به‌سادگی آن‌ها را با رویدادها و الگوهای رفتاری تطبیق داد. هنگامی که قوانین تطابق میان عناصر یک مدل و واقعیات تجربی مشخص شوند، آن‌گاه «مدل» تبدیل به «نظریه» خواهد شد.^{۱۴}
۲. هر اندازه میان واقعیت منطقی و اعتبار تجربی، تطابق و سازواری وجود داشته باشد به همان نسبت قضایای آن مدل می‌تواند از اعتبار بیشتری برخوردار باشد.^{۱۵}

۱۲. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۲۸ - ۲۹

۱۳. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۲۹

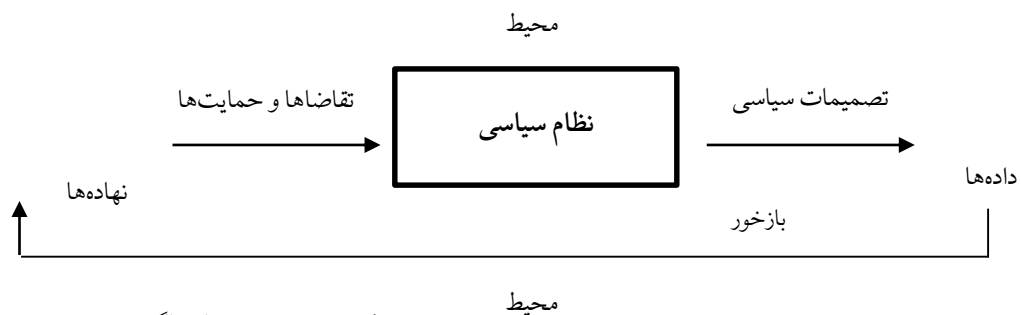
۱۴. عبدالعلی قوام، همان.

۱۵. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۳۰

درس چهارم: تحلیل سیستمی در سیاست مقایسه‌ای

تحلیل سیستمی دیوید ایستون

«تحلیل سیستمی» پس از انقلاب رفتاری و به عنوان یک «الگو» در مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای شناخته شد. دیوید ایستون - یکی از دانشمندان علوم سیاسی - نظام سیاسی را مجموعه‌ای از کنش‌های متقابل تعریف می‌کند که از طریق آن ارزش‌ها، خدمات و کالاها برحسب قدرت معتبر برای همه بخش‌های جامعه سهم‌بندی می‌شود. منظور از «سهم‌بندی برحسب قدرت» مسئولان قانون‌گذاری، اجرا و قضاوت برای مردم می‌گیرند؛ بنابراین در هر جامعه دستگاه‌هایی وجود دارند که بر اساس تصمیمات لازم‌الاجرا، ارزش‌های گوناگون را میان افراد و گروه‌های مختلف تعیین و توزیع می‌کند. این ارزش‌ها ممکن است امنیت، آزادی، احترام، مشارکت، رفاه و درآمد باشد.^۱



شکل ۱: تصویر اجمالی الگوی سیستمی ایستون

۱. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۳۱

۱. تبیین تحلیل سیستمی ایستون

نکات موجود در این بحث به این صورت می‌باشد:

۱. مرزبندی نظام سیاسی: برای ایجاد تمایز میان نظام سیاسی و سایر نظام‌های اجتماعی باید از طریق توصیف واحدهای بنیادین نظام سیاسی و ایجاد مرزبندی‌ها، آن‌را از واحدهای خارج از نظام تشخیص دهیم. واحدهای یک نظام سیاسی، عناصری است که به نظام شکل می‌دهند و خود از رفتارهای سیاسی تشکیل شده‌اند، رفتارهایی که در قالب نقش‌ها و گروه‌های سیاسی معنی می‌یابند. مرزبندی نظام سیاسی از طریق رفتارهایی تعیین می‌شود که کم‌وبیش مستقیماً به اتخاذ تصمیمات برای یک جامعه مربوط می‌شود.^۲

۲. تعامل نظام: فرآیندهای تعاملی هر نظام عبارت است از: «نهاد یا Input»، «تبدیل یا Conversation» و «داده یا Output». نظام، از طریق نهادها و داده‌ها با سایر نظام‌ها ارتباط برقرار می‌کند و این دو در حقیقت مرز نظام سیاسی هستند.^۳

۳. انواع نهاده‌ها: نهاده‌ها بر دو قسم هستند: «تقاضاها» و «حمایت‌ها». وظیفه این دو دادن اطلاعات لازم به نظام سیاسی است.

۴. تقاضاها: علت وارد شدن افراد در فعالیتهای سیاسی، عدم تحقق تقاضاها و خواسته‌های آنان است. تقاضاها بر دو قسم می‌باشند:

الف. تقاضاهایی که در محیط نظام به وجود می‌آیند: در محیط، نظام‌های گوناگونی به صورت اقتصادی، فرهنگی و ... وجود دارد که هر یک از آن‌ها از متغیرهایی تشکیل می‌شوند که به تجمع و تشکیل انواع تقاضاها کمک می‌کند. به عنوان مثال، فرهنگ هر جامعه نمود رفتاری خاصی را تولید می‌کند.^۴

ب. تقاضاهایی که در خود نظام به وجود می‌آیند: تقاضاهایی که در نظام سیاسی تولید می‌شود عمدتاً ناشی از نارضایتی روابط میان افراد موجود در خود نظام است، مانند درخواست برای افزایش اختیارات یک مقام رسمی و یا درخواست تغییر فرآیند گزینش رهبران سیاسی.^۵

دو نکته درباره تقاضاها باقی مانده است، که عبارت‌اند از:

۲. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۳۲

۳. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۳۲

۴. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۳۳

۵. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۳۳ - ۳۴

۱) همه تقاضاها - اعم از تقاضاهایی از نظام و از محیط ناشی می‌شوند - به صورت مسئله سیاسی در نمی‌آیند، بلکه برخی تقاضاها در لحظه تولد می‌میرند؛ تقاضاهای دیگر هم از طریق مجراهای شناخته‌شده مطرح و صورت سیاسی به خود می‌گیرند.^۶

۲) ممکن است تقاضاها در مواردی که شدت می‌یابند، به یکی از عوامل دگرگون‌ساز نظام سیاسی تبدیل شوند؛ بنابراین، تقاضاها همیشه به یک‌شکل و اندازه باقی نمی‌مانند.^۷

۵. حمایت‌ها: حمایت از نظام سیاسی، این امکان را به وجود می‌آورد که انرژی لازم برای ادامه کار نظام فراهم شود و تا زمانی که حداقل همگرایی در مورد گرایش‌ها برای حمایت از قوانین اساسی ایجاد نشود، نظام از انرژی لازم برای تبدیل تقاضاها به سیاست برخوردار نیست. حمایت‌ها بر دو قسم می‌باشند:

الف. حمایت آشکار: مانند رأی دادن به نامزدهای سیاسی و یا پشتیبانی از آرای دادگاه عالی؛

ب. حمایت پنهان: حالات احساسی اشخاص نسبت به احزاب سیاسی و یا میزان وفاداری افراد به دموکراسی.^۸

نکته دیگر این که چه میزان حمایت برای نظام سیاسی مورد نیاز است؟ در پاسخ باید گفت که این امر در شرایط مختلف و نظام‌های گوناگون متفاوت است. اگر در بنیاد و اصول نظام توافق و اجماع باشد، مخالفت موجب سلب مشروعیت نمی‌شود؛ ولی اگر نظام با بحران توزیع قدرت مواجه باشد و بر سر اصول اجماع و توافق نباشد، سطح بالای پشتیبانی هم کافی نیست؛ به هر حال مهم این است که میان رفتارهای حمایتی و رفتارهای خصومت‌آمیز تعادل باشد.^۹

هر نظام از دو طریق می‌تواند حمایت‌ها را کسب کند:

الف. ایجاد تعادل میان داده‌ها (تصمیمات سیاسی) با نهاده‌ها (حمایت‌ها و تقاضاها): اگر میان

داده‌ها و نهاده‌ها توازن برقرار نباشد، نظام سیاسی در درازمدت نمی‌تواند ثبات خود را حفظ کند. تداوم عدم پاسخ‌گویی مناسب به تقاضاها و عدم ارائه داده‌های مناسب ممکن است به تغییر رژیم و نظام سیاسی بیانجامد. این احزاب سیاسی هستند که در چنین مواقعی با آزاد کردن حمایت‌هایی که در گذشته ذخیره کرده‌اند، نظام را دچار مشکل می‌کنند.^{۱۰}

۶. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۳۴

۷. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۳۴

۸. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۳۴

۹. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۳۵

۱۰. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۳۶

ب. فرآیند سیاسی کردن: در فرآیند جامعه‌پذیری سیاسی، فرد انواع نقش‌ها و هنجارهای جامعه را می‌آموزد. میزان حمایت فرد از نظام و داده‌های آن در فرآیند جامعه‌پذیری ساخته و پرداخته می‌شود. اگر انتظارات اعضای جامعه متکثر شود و تقاضاهای متنوع و گاه متعارض از نظام صورت گیرد، از آن‌جا که هر نظامی به‌طور طبیعی با کمبود امکانات روبروست، ممکن است دچار بحران مشروعیت شود. مطالعات تجربی حاکی از این است که تداوم حیات نظام‌های سیاسی برای مدت طولانی در سایه تحصیل حمایت‌ها و پشتیبانی‌ها از طریق کسب مشروعیت صورت گرفته است.^{۱۱}

۶. داده‌ها (تصمیمات سیاسی): اگر نظام بتواند به‌طور طبیعی با بهره‌گیری از قابلیت‌ها و توانایی‌ها قدرت پاسخ‌گویی خود را بالا ببرد، خواهد توانست نسبت به تقاضاها و خواست‌های جامعه پاسخ‌گو باشد و در غیر این صورت ممکن است نهادهای دیگر این وظیفه را به دوش بکشند. چنین وضعیتی ممکن است در بلندمدت نظام را فلج کند و یا حتی به مرز فروپاشی برساند.^{۱۲}

۷. ارتباط نظام سیاسی با محیط: برای درک بیشتر کنش‌های نظام و محیط باید آن‌ها را از هم تفکیک کرد و این کار با مشخص و جدا کردن مرزهای فرضی و تحلیلی عناصر نظام از عناصر خارجی محقق می‌شود. رابطه میان محیط و نظام عبارت است از حالت تعادل با عدم تعادل میان نهاده‌ها و داده‌ها. ماهیت تعاملی نظام و محیط آن تابعی از درجه سازواری و تطابق نظام با دگرگونی و اغتشاش در محیط برای حفظ تعادل است؛ به این معنا که یک چرخه کامل وجود دارد: از تبدیل نهاده‌ها به داده‌ها و بازگشت دوباره آن به محیط. اگر فشاری^{۱۳} که از محیط به نظام وارد می‌شود شدت یابد، ممکن است نظام فروپاشد. اندازه‌گیری فشار وارد بر نظام بسیار دشوار است و تابعی از ظرفیت نظام برای پاسخ‌دادن به تقاضاها و کنترل تنش‌ها است.^{۱۴}

با حفظ این مقدمات، الگوی سیستمی ایستون را به این صورت تقریر می‌کنیم:

الگوی ایستون از سه متغیر تشکیل شده است: تقاضاها، حمایت‌ها و داده‌ها. کار نظام ایجاد توازن و تعادل میان این سه متغیر است. علاوه بر نظام سیاسی، دو نهاد دیگر در این سیستم وجود دارد: یکی نهادی که خواست‌ها و تقاضاها را تولید می‌کند مانند احزاب و گروه‌های مختلف؛ و دیگری نهادی که نقش صافی و فیلتر دارد، برخی از تقاضاها را حذف و برخی را جذب می‌کند.^{۱۵} (شکل ۲: تصویر کامل الگوی سیستمی ایستون)

۱۱. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۳۶ - ۳۷

۱۲. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۳۷ - ۳۸

۱۳. فشار، هر نیرو و یا فرآیندی است که پایداری نظام سیاسی را مورد تهدید قرار می‌دهد. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۳۹

۱۴. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۳۸ - ۴۰

۱۵. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۴۲

پرسش اصلی ایستون این است که نظام‌های سیاسی چگونه تحت تأثیر عوامل ثبات‌بخش و تغییردهنده عمل می‌کنند؟ او درصدد یافتن عواملی است که نظام بتواند با توسل به آن‌ها بخت بقای خود را افزایش دهد. یک نظام سیاسی در تعارض با ارزش‌های مخالف، مبادرت به توزیع اقتدارآمیز ارزش‌های می‌کند و هنگامی که از ظرفیت کافی برای توزیع اقتدارآمیز ارزش‌ها برخوردار نباشد، در معرض خطر قرار خواهد گرفت.^{۱۶}

۲. مزایای تحلیل سیستمی ایستون

سه مزیت را برای الگوی سیستمی ایستون می‌توان برشمرد:

۱. به حدی کلی است که می‌توان عناصری را که جزء نظام سیاسی به‌شمار نمی‌آیند اما بر داده‌های سیاسی تأثیر می‌گذارند را مورد بررسی قرار داد؛
۲. این تحلیل - به دلیل آن که دقیقاً مفاهیم موجود در سیستم و نوع رابطه میان آن‌ها را مشخص نمی‌کند - بر همه نظام‌های سیاسی مانند دموکراتیک، اقتدارگرا، مدرن، فدرال، جمهوری و ... انطباق دارد؛
۳. این الگو می‌تواند با عناصر جهان واقعی ارتباط برقرار کند و بنابراین می‌تواند به‌عنوان چارچوبی مفهومی برای ارائه نظریه عمومی تجربی باشد.^{۱۷}

۳. معایب تحلیل سیستمی ایستون

۱. در بخش ارتباط نظام سیاسی با محیط گذشت که ایستون معتقد است «اگر فشاری که از محیط به نظام وارد می‌شود شدت یابد، ممکن است نظام فروپاشد.» اشکال در این جاست که مشخص نمی‌کند که چه میزان فشار برای فروپاشی نظام کافی است؟ آیا همه نظام‌های سیاسی در برابر فشارهای وارد شده آسیب‌پذیرند؟ صحیح به نظر نمی‌رسد که فروپاشی نظام را یک فرآیند مستمر تلقی کنیم. این نوع مفهوم‌سازی‌ها ممکن است همه نظام‌ها را در یک طبقه قرار دهد، درحالی که هدف تمایز دادن میان نظام‌ها بود.^{۱۸}
۲. تأکید بیش‌ازحد بر حفظ الگو و جلوگیری از فروپاشی نظام، سبب شده است ایستون متهم به محافظه‌کاری شود و این انتقاد از سوی محققانی که به تحولات سریع سیاسی و اجتماعی عقیده دارند مطرح می‌شود که نظریه ایستون برای حفظ موجود طراحی شده است.^{۱۹}

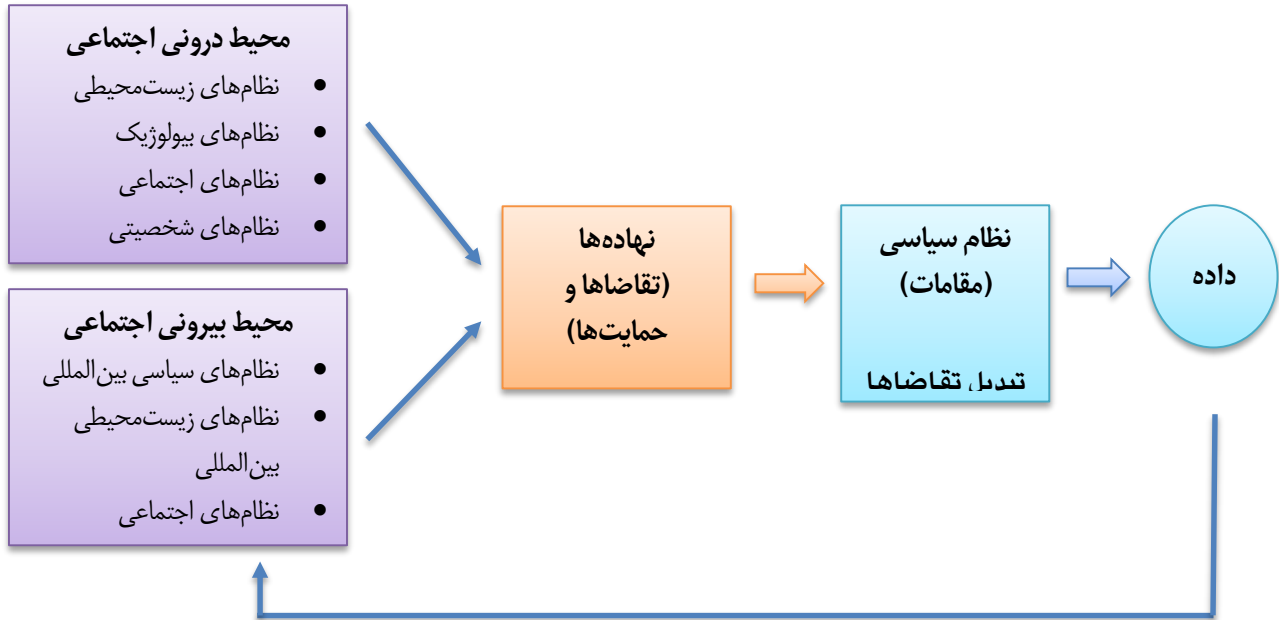
۱۶. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۴۵ - ۴۶

۱۷. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۴۳ - ۴۴

۱۸. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۴۴

۱۹. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۴۳

۳. عادتاً غیرممکن به نظر می‌رسد که همه واقعیات یک دانش را بتوان در یک نظریه گنجانده.^{۲۰}



شکل ۲: تصویر کامل الگوی سیستمی ایستون

۲۰. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۴۷

درس پنجم: تحلیل کارکردی در سیاست مقایسه‌ای

دانشمندان علوم سیاسی از الگوی «کارکردگرایی» برای توصیف ساختارها، فرآیندها، مکانیسم‌ها و کارکردهای نظام سیاسی در جوامع مختلف استفاده می‌کنند. تحلیل کارکردی بیش از سایر الگوها در سیاست‌های مقایسه‌ای متداول شده است.^۱

تحلیل کارکردی، شباهت زیادی با تحلیل سیستمی دارد و در برخی از امور مانند داده‌ها و نهاده‌ها تفاوت دارند. کارکردگرایان برآنند تا الگوی رفتاری مناسب برای حفظ نظام در شرایط خاص را بررسی و تبیین کنند. «کارکرد» به آن دسته از اهداف یا آثار محسوس و یا پدیده‌هایی مربوط می‌شود که برای حفظ نظام مؤثر به نظر می‌رسند. کارکرد، بر دو قسم است:

الف. کارکرد مثبت (انطباق موفقیت‌آمیز): که موجب تثبیت و حفظ نظام می‌شود؛

ب. کارکرد منفی (انطباق ناموفق): که موجب فروپاشی نظام می‌شود.^۲

در این درس، با سه نظریه کارکردگرایی عام، تجربی و ضروری آشنا می‌شویم. از آن‌جا که تحلیل کارکردی تا حدود زیادی متأثر از نظریات پارسونز می‌باشد، در ابتدا به اختصار به نظریه پارسونز اشاره می‌شود.

۱. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۴۹

۲. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۵۱ - ۵۲

الف. نظریه پارسونز

در الگوی پارسونز، هر نظام از خرده‌نظام‌ها یا نظام‌های فرعی شخصی، اجتماعی و فرهنگی تشکیل شده است. نظام‌های فرعی به یکدیگر وابسته هستند و نظام می‌کوشد نظم را بر اجزای خود تحمیل کند. پارسونز معتقد است، تعادل به معنای وضع ثابت و یکسان نیست، بلکه شامل دگرگونی‌های منظم نیز می‌شود. پارسونز معتقد است بقای نظام به چهار عامل بستگی دارد:

۱. انطباق و سازگاری با محیط توسط اقتصاد؛

۲. حصول اهداف توسط حکومت؛

۳. ایجاد یکپارچگی توسط نهادهای حقوقی و مذهبی؛

۴. حفظ الگوی ارزشی توسط خانواده و آموزش و پرورش.

پارسونز «متغیرهای الگویی» را برای ایجاد تمایز میان جوامع سنتی و مدرن به کار برده است. بر این اساس، پنج دسته متغیرهای الگویی وجود دارد که در جدول زیر مشاهده می‌کنید.

جوامع مدرن	جوامع سنتی
روابط رسمی (غیر وابسته، غیر شخصی)	روابط عاطفی (احساسی، چهره‌به‌چهره، شخصی)
روابط عام‌گرایانه (ارتباط با گروه‌های ناآشنا)	روابط خاص‌گرایانه (ارتباط با یک محفل خاص)
منافع فردی و شخصی (فردگرایی)	منافع جمعی (وفاداری به خانواده یا قبیله)
شایسته‌سالاری	نسبت‌گرایی (معیار گزینش: اصل و نسب، نژاد، قومیت)
ویژه‌نگری (تخصص‌گرایی)	درهم‌نگری (عدم تخصص‌گرایی)

امتیاز نظریه پارسونز بساطت و سادگی است که سهولت در مقایسه را موجب می‌شود، اما معایبی نیز دارد که عبارت است از:

۱. نگرش ایدئولوژیک و جانب‌دارانه به متغیرها دارد؛

۲. کارکردهای نظام در این چهار مورد منحصر نیست؛

۳. سازگاری با محیط کارکرد نیست، بلکه ضروری آن است؛

۴. هر کارکردی باید با توجه نظام خاص خود بررسی شود.

ب. نظریه آلموند (کارکردگرایی عام)

الگوی آلموند، شباهت زیادی به الگوی دیوید ایستون دارد. آلموند، هشت کارکرد را که ظاهراً در همه نظام‌ها حضور دارند را بررسی کرده است؛ پنج کارکرد مربوط به نهاده‌ها و سه کارکرد برای داده‌ها در نظر گرفته است. (شکل ۳) اجزای نظریه آلموند را به این صورت گزارش می‌دهیم:

۱. کارکردهای نهاده‌ها: کارکردهای نهاده‌ها عبارت‌اند از:

۱- جامعه‌پذیری سیاسی: شامل انتقال فرهنگ سیاسی از نسلی به نسل دیگر و یا انتشار فرهنگ سیاسی

جدید؛

۲- گزینش سیاسی: انتخاب و آموزش رهبران؛

۳- تبیین منافع: شناسایی تقاضاها و انتقال آن‌ها از جامعه به تصمیم‌گیران؛

۴- تجمیع منافع: تصفیه و تثبیت تقاضاها که به صورت بار قابل اداره بر روی نظام سیاسی صورت می‌گیرد؛

۵- ارتباطات سیاسی: انتقال پیام‌ها درون عناصر یک نظام و میان نظام سیاسی و محیط.^۳

۲. تبدیل نهاده‌ها به داده‌ها: پس از آن که نهاده‌ها وارد سیستم سیاسی شد، عملیات تبدیل آغاز

می‌شود؛ فرآیند تبدیل از سه مرحله تشکیل شده است: صورت‌بندی منافع، تلفیق منافع و ارتباطات.

۳. کارکردهای داده‌ها: کارکردهای داده‌ها عبارت‌اند از:

۱- سیاست‌گذاری: تبدیل تقاضاها به تصمیمات اقتدارآمیز؛

۲- اجرای قانون: اثرگذاری تصمیمات؛

۳- قضاوت قانونی: نظارت و ضمانت اجرای قوانین.^۴

۴. ظرفیت سیستم:

۱- تنظیمی: قدرت نهادسازی و قواعد و قوانین لازم برای جامعه که بر اساس آن می‌توان اهداف نظام را

محقق کرد و در یک کلام هر چیزی که برای ایجاد نظم لازم است؛

۲- استخراجی: استخراج مطالبات مردم بر اساس امکانات موجود را گویند؛

۳- توزیعی: توزیع داده‌ها بین مردم و توزیع مناصب دولتی بین نخبگان جامعه می‌باشد؛

۴- پاسخ‌گویی: نظام، در مواجهه با مشکلات سیاسی باید پاسخ قانع‌کننده به مردم ارائه دهد؛

۳. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۵۳

۴. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۵۳. هر کدام از این سه کارکرد هم به فرآیند رسمی و هم فرآیند غیررسمی اطلاق می‌شود.

۵- **فادی:** ظرفیت نمادسازی مانند خط، پرچم، اعلام روز استقلال، موزه و آثار باستانی. در صورت عدم توانایی بر نمادسازی مردم احساس افتخار نمی‌کنند.^۵

۵. **ظرفیت فرهنگ سیاسی:** هر سیستم دو کارکرد فرهنگ سیاسی دارد:

۱- **صیانت از خود:** با تأمین نیازها از فروپاشی سیستم جلوگیری می‌کند؛

۲- **سازگاری:** سیستم باید خود را با محیط داخلی و خارجی تنظیم کند و بر اساس آن حرکت کند. در صورت عدم انطباق و سازگاری خطر فروپاشی سیستم محتمل است.^۶

۶. **چهار خصلت سیستم سیاسی:** تمام سیستم‌ها در سطح جهان دارای چهار خصوصیت هستند:

۱- تمام سیستم‌های سیاسی، دارای ساختار سیاسی هستند؛

۲- در تمام سیستم‌های سیاسی، کارکردهای مشابهی وجود دارد؛

۳- تمام ساختارهای سیاسی چندکارکردی هستند؛

۴- تمام سیستم‌های سیاسی دچار آمیختگی فرهنگی هستند، مثلاً بخشی از فرهنگ جامعه توسعه‌یافته به جامعه توسعه‌نیافته یا بالعکس نفوذ می‌کند.^۷

۷. **انواع سیستم سیاسی:** آلموند، دو نوع سیستم سیاسی را شناسایی کرده است: سنتی (توسعه‌نیافته) و مدرن (توسعه‌یافته).

به نظر آلموند تفاوت‌های سیستم سیاسی سنتی و مدرن از این قرار است:

سیستم سیاسی توسعه‌نیافته (سنتی)	پراکندگی	جزئی‌نگری	انتصاب‌گرا (رابطه‌مداری)	حساسیت عاطفی
سیستم سیاسی توسعه‌یافته (عقلانی)	تخصص‌گرایی	کلی‌نگری	شایسته‌گرا (لیاقت‌مداری)	بی‌تفاوتی عاطفی

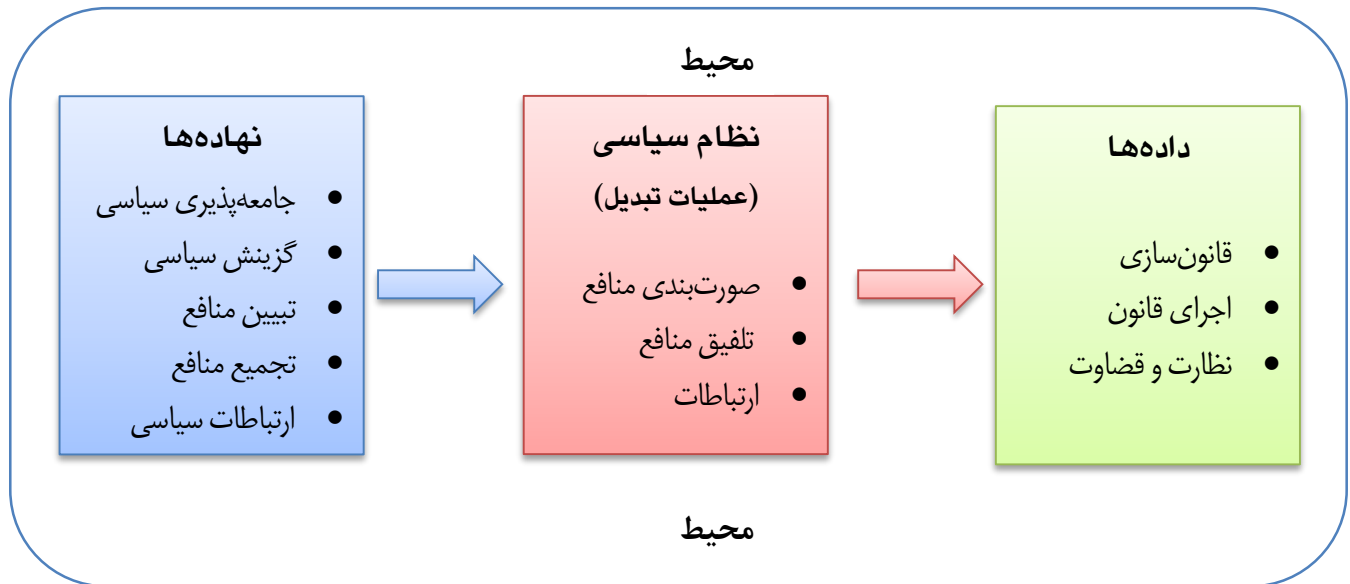
با حفظ این مقدمات، الگوی کارکردی آلموند را به این صورت می‌توان تقریر نمود:
محیط، نهاده‌های که از طریق کارکردهایش (جامعه‌پذیری سیاسی، گزینش سیاسی، تبیین منافع، تجمع منافع، ارتباطات سیاسی) تشکیل شده‌اند را وارد سیستم سیاسی می‌کند؛ پس از ورود نهاده‌ها به درون سیستم،

۵. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۵۴ (توضیح ظرفیت‌ها در کتاب موجود نمی‌باشد)

۶. جزوه استاد

۷. جزوه استاد

عملیات تبدیل (صورت‌بندی منافع، تلفیق منافع و ارتباطات) صورت می‌گیرد؛ درنهایت هم داده‌ها به سه طریق (قانون‌سازی، اجرای قانون، نظارت و قضاوت) وارد محیط می‌شوند.



شکل ۳: الگوی کارکردی آلموند

تنها نکته باقیمانده، این است که منشأ نظریه آلموند از کجاست؟ برخی معتقدند، آلموند در نظریه‌اش از رادکلیف‌براون تأثیر گرفته است. براون معتقد است که کارکرد نهادها مانند اندام‌های بدن موجود زنده است. به نظر وی هر سیستمی چهار کارکرد دارد:

۱. **کارکرد ساختاری:** هر جزء کارکردی دارد که درنهایت به سود کل سیستم است، جامعه نیز چنین حالتی دارد؛

۲. **کارکرد دوام ساختار:** در صورت فقدان بعضی از اجزاء، جزء جدیدی جایگزین آن می‌شود، جامعه نیز چنین است؛

۳. **فرآیند زندگی:** در صورت اختلال یک جزء، کل سیستم ممکن است دچار اختلال شود و پویایی یک جزء بر پویایی کل سیستم تأثیر می‌گذارد.

۴. **کارکرد عملی:** یک جزء در صورتی که فعال باشد، کل سیستم نیز فعال خواهد شد.

ج. نظریه مرتن (کارکردگرایی تجربی)

مرتن، به جای این که به صورت انتزاعی به سیستم‌های کلان بنگرد، به صورت تجربی و جزئی به سیستم‌های خرد نظر کرد. سیستم خرد هم تجربی است و به امور جزئی می‌پردازد، اما نه خیلی جزئی تا آن جا که رفتار افراد را مورد بررسی قرار دهد. مرتن معتقد است: «سلسله تقاضاهای خاص در یک نظام سیاسی و اجتماعی معین از نهادهای خاص برمی‌آید (نه از سیستم سیاسی کلان). مکانیسم‌های اجتماعی هستند که به مختصات نظام معنا می‌دهند». نکات نظریه مرتن به این شرح می‌باشد:

۱. نظریه مرتن را می‌توان یک «نظریه میان‌بُرد» دانست؛ یعنی نه آن قدر کلان و گسترده است که انتزاعی باشد و از سوی دیگر به گونه‌ای است که امکان کاربردی شدن (مورد مشاهده، تجربه و آزمایش قرار گرفتن) را دارد؛ بنابراین، اگرچه الگوی مرتن محدود است و موضوعات قابل صدق کمتری دارد، ولی دارای این ویژگی است که «تجربی» می‌باشد و این چیزی است که در الگوهای پارسونز و آلموند وجود ندارد.^۸

۲. مهم‌ترین کاربرد الگوی مرتن، «کارکردهای مخفی ماشین سیاسی» است و آن عبارت است از فعالیت‌های ناخودآگاه بازیگر یا بازیگران در جهت برآوردن نیاز سیستم. یعنی علاوه بر این که افراد دارای فعالیت‌های آگاهانه در جهت پایداری نظام یا سیستم هستند، دارای اقدامات ناآگاهانه نیز می‌باشند و این الگوی وی را از سایر الگوهای کارکردگرایی عام متمایز می‌کند، زیرا در کارکردگرایی عام عمدتاً کارکردهای آشکار مورد تأکید قرار می‌گیرد.^۹ بنابراین، مُرتن دو کارکرد را برای نظام شناسایی می‌کند:

الف. کارکرد آشکار: در صورتی که افراد آگاهانه به پایداری سیستم کمک کنند؛

ب. کارکرد پنهان: در صورتی که افراد ناآگاهانه اقدامی را انجام دهند که در حفظ نظام (سیستم) مؤثر است.

د. نظریه اُپتر (کارکردگرایی ضروری)

اُپتر، معتقد است متغیرهایی که برای ساختار ضروری هستند را باید شناسایی کرد. سه لایه از متغیرهای ضروری وجود دارد: حکومت، گروه‌های سیاسی، لایه‌های اجتماعی. نکات نظریه اُپتر از این قرار است:

۱. کارکرد لایه‌های اجتماعی عبارت است از: ضابطه‌مند کردن فعالیت افراد. نمونه‌هایی از این ضوابط و معیارها عبارت‌اند از:

۸. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۵۷

۹. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۵۸

(۱) طبقه اقتصادی؛

(۲) طبقه اجتماعی؛

(۳) وابستگی‌های قومی؛

(۴) اقامتگاه فیزیکی و جغرافیایی؛

(۵) اصل و نسب؛^{۱۰}

(۶) احساس از خودیگانگی (و عدم آن)؛

(۷) وفاداری محلی - ملی؛

۲. در تحلیل اپتر، میزان تحرک اجتماعی^{۱۱} نیز مهم است، زیرا زمینه ورود افراد به دایره نخبگان را فراهم می‌کند. البته این در صورتی است که معیار گزینش سیاسی تخصص و شایستگی باشد (نه ملاحظات نژادی، مذهبی و غیره)؛ بنابراین، می‌توان گفت که تحرک اجتماعی از ضوابط خاص به سمت ضوابط عام سوق پیدا می‌کند، یعنی ویژگی‌های خاص و جزئی و فرهنگ‌های بومی و محلی جای خود را به ارزش‌های فراملی و جهانی می‌دهد.^{۱۲}

۳. اپتر در مطالعه خویش از حکومت، باز هم بر ضرورت ساختاری تأکید می‌کند و آن‌را فرآیندی می‌داند که همه حکومت‌ها درگیر آن هستند. بنابراین، «حکومت» یک ضرورت ساختاری برای همه نظام‌های اجتماعی محسوب می‌شود. به نظر اپتر، ضرورت‌های ساختاری عبارت‌اند از:

(۱) ساختار اقتدارآمیز تصمیم‌گیری؛

(۲) ساختار پاسخ‌گویی و مسئولیت؛

(۳) ساختار اجبار و ضمانت اجرا؛

(۴) ساختار گزینش سیاسی و پذیرش نقش‌ها؛

(۵) ساختار تعیین و توزیع منابع.^{۱۳}

۱۰. عبدالعلی قوام، همان، ص: ۶۰

۱۱. توانایی جابجایی به بالا یا به پایین در نردبان طبقه اجتماعی؛ این جابجایی، تحرک اجتماعی نامیده می‌شود. دکتر رمضان‌نرگسی، جزوه درسی مقدمه جامعه‌شناسی (قم: مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی، ۱۳۹۰)، ص: ۸۹

۱۲. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۶۰ - ۶۱

۱۳. عبدالعلی قوام، همان، صص: ۶۱ - ۶۲

هـ. نقد نظریات کارکردگرایی

به‌طور کلی انتقادات زیر را نسبت به نظریات کارکردگرایی می‌توان مطرح کرد:

۱. خلط وضعیت آرمانی و وضعیت واقعی سیستم؛
۲. ترجیح وضع موجود (ایدئولوژی محافظه‌کارانه) و ترجیح ضمنی سیستم‌های دموکراتیک غربی (قوم‌گرایی)؛
۳. ابهام روش‌شناختی و آشفتگی مفهومی؛
۴. تکیه بیش از حد بر سیستم‌های بسته در زندگی اجتماعی؛
۵. بی‌توجهی به دگرگونی‌های اجتماعی؛
۶. بدیهی انگاشتن وفاق و اجماع (همبستگی)؛
۷. عدم توجه به ازخودبیگانگی انسان در فرآیند نوسازی سیستم سیاسی؛

درس ششم: دولت‌ها

الف. دولت، رژیم، حکومت

۱. دولت

ماکس وبر در تعریف دولت می‌گوید: «سازمانی که انحصار کاربرد زور را در قلمروی مشخص در اختیار دارد». در توضیح این تعریف باید گفته شود که این تعریف ناظر به مهم‌ترین عنصر یک دولت به نام «حاکمیت» است. حاکمیت یعنی توانایی دولت در انجام اقدامات و اجرای سیاست‌هایش؛ در این راستا دولت باید به وضع قوانین، حل اختلاف‌های میان افراد و تأمین امنیت برای جامعه بپردازد و برای تحقق این اهداف به قدرت نیازمند هستند. دولت با برقراری نظم در پی آن است که از بروز چالش‌های داخلی و خارجی جلوگیری کند. همچنین دولت‌ها برای حفاظت از خود در برابر رقبای بین‌المللی نیاز به ارتش دارند و نیز برای واکنش نشان دادن نسبت به رقبای داخلی نیازمند نیروی پلیس هستند. علاوه بر این‌ها حفاظت از محیط‌زیست، ایجاد زیرساخت‌های حمل‌ونقل از کارهایی است که بر عهده دولت است. دولت، دارای مجموعه‌ای از نهادها است که برای دستیابی به آزادی و برابری از آن‌ها کمک می‌گیرد.^۱

بنابراین، کارکرد دولت در دو امر خلاصه می‌شود:

۱. کاربرد زور و قدرت در جهت محافظت از سیستم سیاسی و تابعان آن که همان مردم می‌باشند؛ برای این کارکرد در عرصه داخلی از پلیس و در عرصه خارجی و بین‌المللی از ارتش استفاده می‌شود؛

۱. پاتریک اونیل، همان، صص: ۳۰ - ۳۱

۲. انجام دادن اقدامات اساسی در زمینه آزادی و برابری؛ برای این کارکرد از نهادهای دولتی کمک گرفته می‌شود.

۲. رژیم

قواعد و هنجارهای بنیادین سیاست را «رژیم» گویند. رژیم، شامل اهداف بلندمدت مربوط به آزادی فردی و برابری جمعی است. رژیم، نهادینه شده است اما ممکن است بر اثر حوادث اجتماعی مانند انقلاب دچار تغییر شوند. در اصلی‌ترین سطح، می‌توان دو نوع رژیم را شناسایی کرد:

الف. رژیم دموکراتیک: این نوع رژیم بر تأثیرگذاری اراده عموم مردم در اداره امور تأکید دارد و مبتنی بر تمرکززدایی از قدرت است؛

ب. رژیم اقتدارگرا: این نوع رژیم بر تأثیرگذاری محدود اراده مردم در اداره امور تأکید دارد و مبتنی بر تمرکز قدرت است.

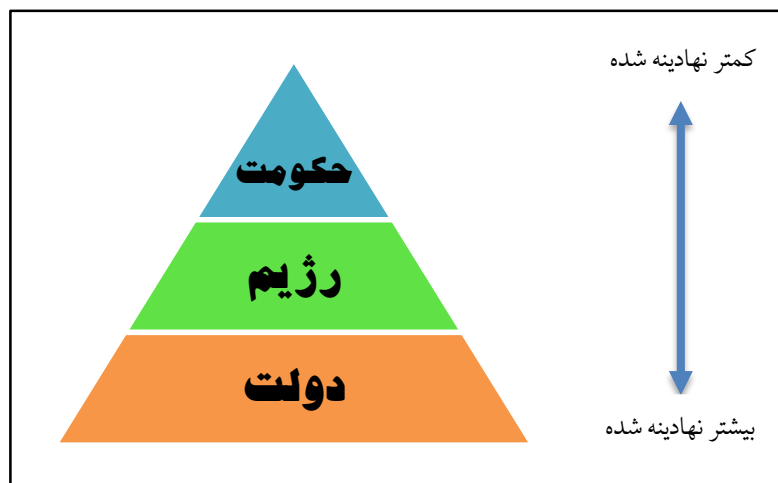
در تشبیهی ساده می‌توان رابطه دولت و رژیم را مشخص کرد. دولت همانند یک رایانه شخصی است و رژیم همانند نرم‌افزار این رایانه عمل می‌کند؛ یعنی نوعی برنامه‌نویسی است که توانایی‌های دولت را تعیین می‌کند.^۲

۳. حکومت

حکومت را می‌توان رهبران یا نخبگانی معرفی کرد که به اداره امور دولت می‌پردازند. حکومت، به سبب قدرتی که در دست رژیم است، ترجیح می‌دهند دارای نهادینگی ضعیف باشند و در این حالت آن‌هایی که در رأس قدرت هستند به عنوان افرادی غیرقابل جایگزین در نظر گرفته نمی‌شوند. اگر حکومت فشار زیادی به رژیم موجود وارد آورد، احتمال مقاومت و طغیان بر ضد خواسته‌های آن وجود دارد، برای مثال، کوشش میخائیل گورباچف برای ایجاد تغییر بنیادین در رژیم اتحاد جماهیر شوروی موجب تجزیه این کشور شد. بنابراین، می‌توان گفت «حکومت‌ها می‌آیند و می‌روند، درحالی‌که ممکن است رژیم‌ها و دولت‌ها به مدت چند دهه و یا حتی چند قرن دوام آورند.»^۳

۲. پاتریک اونیل، همان، صص: ۳۲ - ۳۳

۳. پاتریک اونیل، همان، صص: ۳۴ - ۳۵



شکل ۴: هرم مقایسه‌ای دولت، رژیم و حکومت

ب. دولت مدرن

۱. چگونگی پیدایش دولت مدرن

دو عامل در شکل‌گیری دولت مدرن مؤثر بوده است: یکی عامل تاریخی و دیگری عامل جغرافیایی.

۱. **عامل تاریخی؛ واکنش به هرج و مرج عصر تاریخی:** با سقوط امپراتوری روم، اروپا طی ۵۰۰ سال در وضعیت نابسامانی و هرج و مرج به سر می‌برد؛ این دوران - که از حدود قرن پنجم تا دهم پس از میلاد را در برمی‌گیرد و از آن با عنوان عصر تاریخی^۴ یاد می‌شود - زمینه را برای شکل‌گیری دولت جدید پس از بی‌ثباتی و ازهم‌گسیختگی و خشونت که در آن دوره حاکم بود را فراهم ساخت. اما دولت‌های جدید خود با یکدیگر رقابت داشتند و به مقابله باهم می‌پرداختند، زیرا در برخی موارد رهبران این سازمان‌های جدید و کوچک عده‌ای تبهکار بودند که با اعمال کنترل و مالیات‌گیری بر مردم غلبه یافته بودند؛ در دیگر سوی، مردم باهم متحدش شده بودند تا با گروه‌های راهزن مسلح بجنگند. رقابت و جنگ میان این دو گروه رقیب به تکامل سازمانی دولت منجر گردید. بنابراین، همان‌طور که برخی اندیشمندان گفته‌اند منشأ دولت مدرن یکی از این دو امر است: یا از تبهکاری سازمان‌یافته نشأت گرفته است و یا در واکنش به آن پدید آمده است.^۵

۲. **عامل جغرافیایی:** عامل جغرافیا به دو صورت در شکل‌گیری دولت مدرن مؤثر بوده است:

الف. نزدیکی اروپا به آسیا و خاورمیانه سبب شده بود که اروپایی‌ها از ابداعات و امکانات این مناطق بهره‌برداری لازم را انجام دهند درحالی‌که این امکان برای مردم دیگر مناطق مانند آمریکا و آفریقا وجود نداشت؛

۴. Dark Ages.

۵. پاتریک اونیل، همان، صص: ۴۰ - ۴۲.

ب. تنوع جغرافیایی در اروپا مانع شده بود تا یک قدرت متمرکز سیاسی در چارچوب زبان و فرهنگی واحد در این منطقه به وجود آید و عدم وجود یک قدرت متمرکز زمینه لازم را برای شکل‌گیری دولت مدرن فراهم آورده بود.^۶

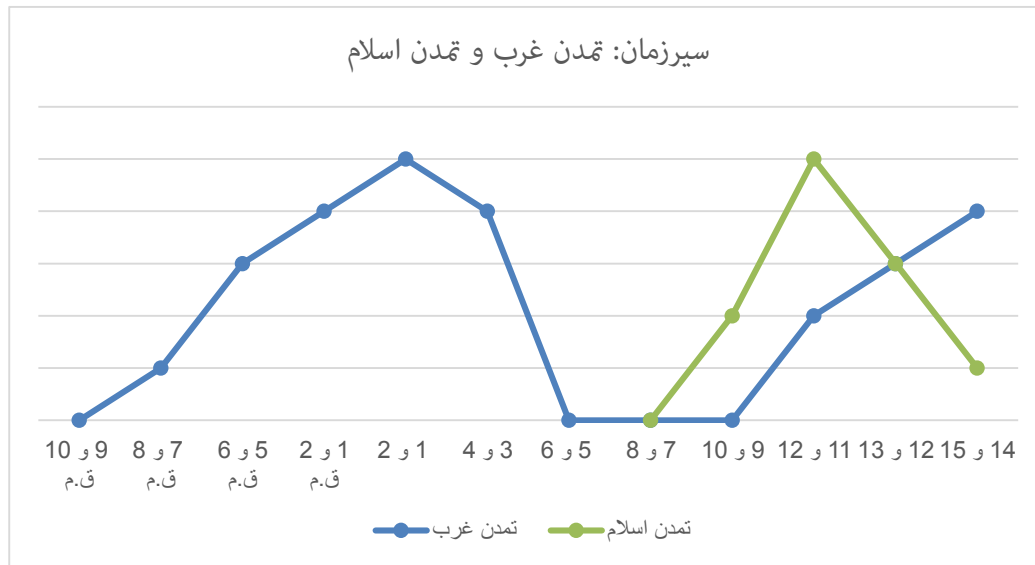
۲. ویژگی‌های دولت مدرن

دولت مدرن - که ابتدا از اروپا آغاز شد - تنها شکل سیاسی موجود در زمان ما می‌باشد و امروزه هیچ اثری از آشکال دیگر قدرت سیاسی مانند امپراتوری، قبیله‌محوری، فئودالی و ... یافت نمی‌شود و همه کشورها بر پایه دولت اداره می‌شود. دولت مدرن دارای ویژگی‌های زیر می‌باشد:

۱. تشویق و تقویت توسعه اقتصادی بر پایه مالکیت خصوصی و سود شخصی؛
۲. به‌کارگیری ابزارهای تکنولوژیک در روند توسعه اقتصادی و بازرگانی؛ به این منظور از باروت، کاغذ، نقشه، ستاره‌شناسی، قطب‌نما، ساعت مکانیکی که تماماً از شرق دریافت کرده بودند، کاربردهای جدیدی بر آن افزوده و با پشتیبانی دولت توسط مردم به کار گرفته شد؛
۳. ایجاد ثبات داخلی و سهولت در امر بازرگانی و در نتیجه مسافرت آسان‌تر مردم قلمرو دلت متبوع خود سبب همگن‌سازی زبان و ذهنیت مردم بر پایه قوم‌گرایی و ملیت‌گرایی شد و به ایجاد فرهنگی مشترک کمک کرد؛
۴. تصرف سرزمین‌ها با استفاده از قدرت نظامی به دلیل افزایش امکانات مالی و توسعه تشکیلات دولت و ایجاد ارتش حرفه‌ای و احساس این که شمار بیشتری از مردم و سرزمین‌ها را می‌توانند اداره کنند؛
۵. غلبه بر رقیب دیرین دولت (کلیسای کاتولیک) و مدیریت و نظارت بر آن که پس از جنگ‌های سی‌ساله مذهبی (۱۶۱۸-۴۸) و پیمان وستفالیای حاصل شد.^۷

۶. پاتریک اونیل، همان، ص: ۴۲

۷. پاتریک اونیل، همان، صص: ۴۲ - ۴۴



شکل ۵: نمودار سیر زمانی تمدن غرب و اسلام

تمدن اسلام	تمدن غرب	تاریخ
	عصر تاریکی یونان	قرن ۹ و ۱۰ پیش از میلاد
	پیدایش دولت شهرهای یونان، تمرکز قدرت سیاسی در اروپا	قرن ۷ و ۸ پیش از میلاد
	پایه‌گذاری جمهوری روم، پیدایش نخستین دموکراسی در اروپا	قرن ۵ و ۶ پیش از میلاد
	تصرف یونان به وسیله روم	قرن ۱ و ۲ پیش از میلاد
	گسترش امپراتوری روم در اروپا و خاورمیانه اوج قدرت مرکزی امپراتوری در اروپا	قرن ۱ و ۲ میلادی
	ضعف و افول امپراتوری روم	قرن ۳ و ۴ میلادی
	غارت روم به وسیله ویزیگوت‌ها و وقوع جنگ‌های مستمر بین اروپائیان، آغاز عصر تاریکی	قرن ۵ و ۶ میلادی
ظهور اسلام و آغاز نوآوری‌های فنی و تصرف سرزمین‌های جدید	عصر تاریکی	قرن ۷ و ۸ میلادی
رشد فزاینده تمدن اسلامی	عصر تاریکی، حملات وایکینگ‌ها در سراسر اروپا	قرن ۹ و ۱۰ میلادی
اوج تمدن اسلامی	جنگ‌های صلیبی و آغاز یکپارچگی اروپا در چارچوب واحدهای سیاسی جدا از هم	قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی

جنگ‌های صلیبی و آغاز افول تمدن اسلامی		
رکود جهان اسلام	آغاز دوره‌ای از نوآوری‌ها و توسعه سریع (استفاده از دستاوردهای مسلمانان مانند ساعت، کاغذ، قطب‌نما)، آغاز سفرهای دریایی اکتشافی و شروع امپریالیسم	قرن ۱۲ و ۱۳ میلادی
رکود جهان اسلام	آغاز انقلاب علمی، تشکیل دولت‌های مدرن	قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی

ج. مقایسه قدرت دولت‌ها

باوجود این که در حال حاضر «دولت» تنها شکل سیاسی پذیرفته شده در سطح جهان است و از نظر وجود دولت‌ها، شاهد همگونی میان کشورها هستیم؛ ولی باید دانسته شود که همه دولت‌ها در یک سطح نیستند. در یک تقسیم‌بندی دولت‌ها را به سه قسم می‌توان تقسیم کرد:

۱. دولت‌های قدرتمند، کارآمد و باثبات؛

۲. دولت‌های در حال تلاش برای کسب قدرت، کارآمدی و ثبات؛

۳. دولت‌های ضعیف، ناکارآمد و بی‌ثبات.

برای بررسی و مقایسه میان قدرت دولت‌ها باید از سه مفهوم دیگر استفاده کنیم: مشروعیت؛ تمرکزگرایی یا تمرکززدایی (آزادی و برابری)؛ توانایی و استقلال عمل.

۱. مشروعیت

نکات بحث مشروعیت به این شرح می‌باشد:

۱. **تعریف مشروعیت:** مشروعیت ارزشی است که به موجب آن چیزی یا کسی خوب و مناسب ارزیابی و پذیرفته می‌شود. در این معنا، مشروعیت همان «مقبولیت» است. مشروعیت، قدرت و اقتدار را پدید می‌آورد. اطاعت مردم از حکومت اغلب مبین این است که مردم آن رفتار را «کار درست» تلقی می‌کنند که باید انجام شود. بنابراین، مشروعیت قدرتی را به وجود می‌آورد که بر پایه رضایت است نه اجبار.^۸

۲. **منشأ مشروعیت:** در این باره به بحث ماکس وبر رجوع می‌کنیم. به گفته وی مشروعیت دارای سه شکل اصلی است: سنتی؛ کاریزماتیک؛ عقلانی قانونی.

۸. پاتریک اونیل، همان، ص: ۴۷

الف. مشروعیت سنتی: بر این ایده استوار است که فرد یا چیزی مشروعیت دارد که «همواره این چنین بوده است». این نگرش غالباً در یک دوره زمانی بلندمدت شکل می‌گیرد و بر پایه تاریخ و پیوستگی گذشته و حال استوار است.

ب. مشروعیت کاریزماتیک: مبتنی بر قدرت اندیشه و جاذبه شخصیتی و کلامی است. حضرت مسیح و محمد (صلی‌الله علیه وآله) نمونه کاملی از چهره‌های کاریزماتیک هستند؛ هیتلر و لینن نیز نمونه‌ای از کاریزمای منفی هستند. مشروعیت کاریزماتیک، غالباً به مشروعیت سنتی تبدیل می‌شود که مناسب و ارزش‌های خاصی را به‌وجود می‌آورد؛ چنین روندی ممکن است به‌وسیله جانشینان رهبر کاریزماتیک صورت گیرد؛ و بر، این نوع نهادینه‌سازی را «روال‌مند شدن کاریزما» می‌نامد.

ج. مشروعیت عقلانی قانونی: این نوع مشروعیت نه مبتنی بر تاریخ است و نه متکی بر قدرت اندیشه‌ها است، بلکه مبتنی بر نظامی از قوانین و ضابطه‌ها است که نهادینه شده‌اند. مردم با این تلقی از حکومت اطاعت می‌کنند که اعتقاد دارند مقرراتی که رهبران به‌اجرا می‌گذارند در چارچوب منافع عمومی مردم است. نمونه بارز این نوع مشروعیت، جریان انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۰ می‌باشد که پس از مشاجرات و منازعات پیرامون پیروز انتخابات، دیوان عالی آمریکا در ماجرا دخالت کرده و جرج بوش را به‌عنوان رئیس‌جمهور معرفی کرد و همگان در برابر این تصمیم خاضع شدند.^۹

۳. جمع میان اشکال سه‌گانه مشروعیت: صرف به‌وجود آمدن دولت مدرن بر اساس مشروعیت عقلانی قانونی به‌این معنا نیست که مشروعیت سنتی یا کاریزماتیک دیگر از بین رفته است، بلکه تمامی دولت‌ها می‌کوشند تا برای قدرت و اقتدار خود برخی از اشکال مختلف مشروعیت را به‌وجود آورند. برای مثال رهبران کاریزماتیک مانند گاندی در هند و نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی را می‌توان نام برد و قدرت سنتی را نیز می‌توان در بریتانیا، ژاپن، سوئد و حدود بیست کشوری که همچنان دارای نظام پادشاهی هستند، مشاهده کرد.^{۱۰}

۲. تمرکزگرایی یا تمرکززدایی (آزادی و برابری)

نکات این بحث به‌این شرح می‌باشد:

۱. تمرکز یا عدم تمرکز قدرت از دو طریق صورت می‌پذیرد:

۹. پاتریک اونیل، همان، صص: ۴۸ - ۵۰

۱۰. پاتریک اونیل، همان، صص: ۵۰ - ۵۱

الف. توزیع قدرت در دولت: که همان فدرالیسم است؛ برخی اختیارات محدود مانند گرفتن مالیات، تأمین امنیت و قانون‌گذاری به مراکز محلی واگذار می‌شود و در مقابل دولت یکپارچه بخش اعظم قدرت سیاسی را در سطح ملی به کار می‌گیرد. این نوع توزیع قدرت را در بریتانیا، ژاپن و سوئد می‌توان مشاهده کرد.

ب. توزیع قدرت میان دولت و بازیگران غیردولتی: در این صورت برای دولت‌ها یکی از دو اتفاق می‌افتد: یا دولت نیرومندی هستند و یا دولتی ضعیف. دولت‌های نیرومند، دولت‌هایی هستند که اختیارات اصلی را می‌توانند برای خود نگه‌دارند مانند دفاع از قلمرو، وضع و اجرای قوانین و اداره اقتصاد؛ دولت‌های ضعیف، دولت‌هایی هستند که توانایی چنین کارهایی را ندارند و در این حالت سرپیچی از قوانین و رقابت‌های مسلحانه با دولت مرکزی ممکن است رخ دهد.^{۱۱}

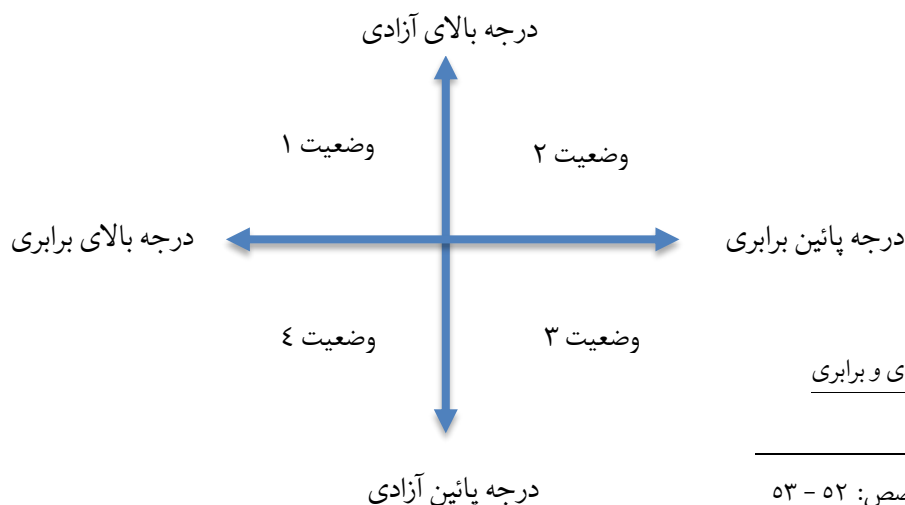
۲. آزادی فردی با تمرکززدایی از قدرت همراه است اما برابری جمعی غالباً با متمرکز شدن قدرت همراه است. آزادی به معنای توانایی عمل کردن فرد به شیوه‌ای مستقل است و بدون ترس از محدودیت یا مجازات؛ برابری به معنای وجود استاندارد اقتصادی مشترکی از زندگی افراد در اجتماع انسانی است. در این صورت، چهار وضعیت را می‌توان تصور کرد: (شکل ۶)

(۱) برابری بالا، آزادی بالا: این در صورتی است که قدرت سیاسی متمرکز نباشد؛

(۲) آزادی بالا، برابری پایین: گسترش نابرابری جمعی موجب تضعیف دموکراسی می‌شود. (مثال: آمریکا)؛

(۳) برابری پایین، آزادی پایین: این در صورتی است که قدرت سیاسی متمرکز باشد؛

(۴) آزادی پایین، برابری بالا: اعمال کنترل بیشتر دولت بر مالکیت خصوصی و ثروت شخصی افراد را در پی دارد. (مثال: شوروی)^{۱۲}



شکل ۶: نمودار آزادی و برابری

۱۱. پاتریک اونیل، همان، صص: ۵۲ - ۵۳

۱۲. پاتریک اونیل، همان، صص: ۲۴ - ۲۶

خلاصه: سیاست، باید به‌طور مداوم به دنبال ایجاد موازنه میان آزادی فردی و برابری جمعی باشد.

۳. توانایی و استقلال عمل

در سیاست مقایسه‌ای، برای دسته‌بندی دولت‌های ضعیف و نیرومند، دو واژه دیگر نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد که عبارت‌اند از: توانایی و استقلال عمل.

مقصود از توانایی، توانمندی دولت در کاربرد قدرت برای انجام کارکردهای اصلی خود در زمینه تأمین امنیت و ایجاد سازش میان آزادی و برابری است. توانایی دولت از راه سازمان‌دهی، کسب مشروعیت و رهبری مؤثر به‌دست می‌آید.

مقصود از استقلال عمل، توانمندی دولت در کاربرد قدرت خود به شیوه‌ای مستقل از اراده عموم است، یعنی حتی زمانی که مردم با چیزی مخالف باشند، دولت توان اجرای آن را داشته باشد.

بنابراین، چهار وضعیت را می‌توان تصور کرد: (شکل ۷)

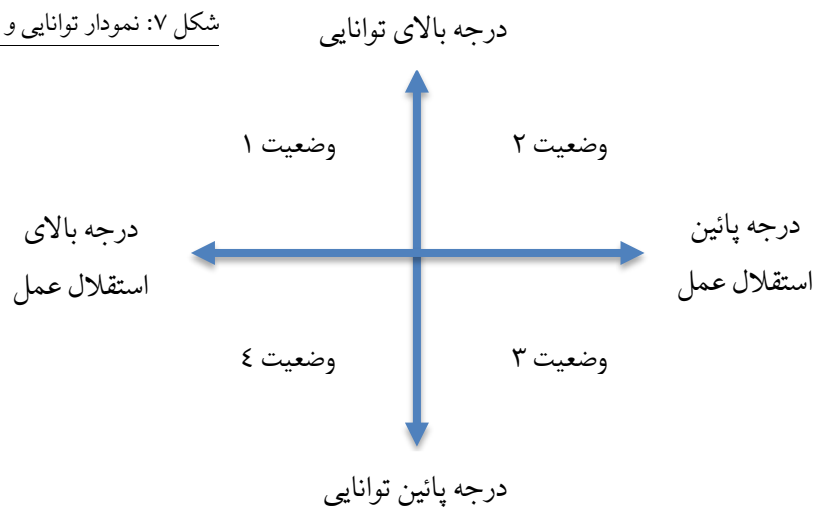
(۱) **استقلال عمل بالا، توانایی بالا:** دولت، می‌تواند کارکردهای اصلی خود را به‌خوبی و با کم‌ترین دخالت مردم انجام می‌دهد؛ در این‌گونه دولت‌ها، قدرت به‌شدت متمرکز شده است. مشکل این‌گونه دولت‌ها این است که توانایی و استقلال عمل بیش‌ازحد دولت ممکن است از دموکراسی جلوگیری کند یا آن را تضعیف نماید. مثال: چین که در جریان ساخت یک سد، هرچند با مخالفت‌های داخلی و بین‌المللی و انتقادهای زیست‌محیطی روبرو گشت، اما درنهایت اقدام به تکمیل و ساخت سد مزبور نمود؛

(۲) **توانایی بالا، استقلال عمل پائین:** دولت، می‌تواند کارکردهای اصلی خود را به‌خوبی انجام دهد. با این‌حال، مردم به‌طور مستقیم در تعیین سیاست‌ها اثر می‌گذارند و می‌توانند قدرت دولت و حوزه عمل آن را محدود کنند. مشکل این‌گونه دولت‌ها این است که توانایی اجرای سیاست‌های جدید و یا واکنش نشان دادن به چالش‌های تازه را به‌خاطر قدرت مخالفت‌های سازمان‌یافته ندارد. (مثال: آمریکا که تحت تأثیر لابی‌ها است و نمی‌تواند آن‌چه را که تصمیم می‌گیرد، عملی کند)؛

(۳) **استقلال عمل پائین، توانایی پائین:** دولت، توانایی انجام کارکردهای اصلی خود را دارد؛ درعین‌حال، در کنترل و مداخله مستقیم مردم است. قدرت، به‌شدت غیرمتمرکز است و میان بازیگران غیردولتی و دولت توزیع شده است. مشکل این‌گونه دولت‌ها این است که به‌خاطر پائین بودن بیش‌ازحد توانایی و استقلال عمل دولت، ممکن است گرفتار شکست کامل داخلی شوند. (مثال: آفریقای جنوبی در دوره آپارتاید، افغانستان)؛

۴) توانایی پائین، استقلال عمل بالا: دولت، می‌تواند با کم‌ترین دخالت مردم اقداماتش را انجام دهد؛ با این حال توانایی آن در انجام کارکردهای اصلی خود محدود است. مشکل این‌گونه دولت‌ها این است که ناکارآمد هستند و ممکن است این وضعیت ناآرامی عمومی را به دنبال داشته باشد. (مثال: کره شمالی که به آزمایش بمب اتم به‌رغم مخالفت‌های بین‌المللی می‌پردازد، درحالی‌که توانمندی پائینی دارد).^{۱۳}

شکل ۷: نمودار توانایی و استقلال عمل



۱۳. پاتریک اونیل، همان، صص: ۵۳ - ۵۶

درس هفتم: ملت‌ها

جدای از مشابه‌های ظاهری که میان جوامع وجود دارد، هر کشوری خود و جهان پیش روی خود را به شیوه‌ای متمایز می‌نگرد. نوع بشر اغلب به وسیله هویت‌های عمده‌ای هم‌چون چپ و راست، «ما» و «آن‌ها» تعریف شده است. این هویت‌ها به سیاست شکل می‌دهند و با ایجاد زمینه تنوع، همکاری و ستیز بر مباحثی مثل آزادی و برابری اثر می‌گذارد.

الف. انواع هویت

۱. هویت قومی

نکات این بحث به این شرح می‌باشد:

۱. یکی از راه‌های شناخت جوامع، قومیت آن‌ها است. در هویت قومی، ویژگی‌ها و روابط فرد با دیگر اعضای جامعه اهمیت می‌یابد و به لحاظ فرهنگی آن‌ها را از دیگر جوامع متمایز می‌سازد. این ویژگی‌ها می‌تواند مواردی هم‌چون زبان، دین، نهادها، هنجارها، موقعیت جغرافیایی، آداب و رسوم و تاریخ را در برگیرد.
۲. هنگامی که هویت قومی را به صورت تاریخی و بین نسلی نظر می‌کنیم قومیت معنا می‌یابد و این روند را «انتساب» گویند. هویت قومی انتخابی نیست، بلکه انتسابی است، یعنی کیفیتی خاص است که به یک فرد از آغاز تولد نسبت داده می‌شود.

۳. یک جامعه ممکن است از گروه‌های متعدد قومی شکل گرفته باشد مثلاً سنگاپور از قومیت‌های چینی، مالایی و هندی تشکیل یافته است. در آمریکا نیز در کنار بومیان (هوپی‌ها و ماکاها) هویت‌های دیگری هم چون آفریقایی‌تبارها، ژاپنی‌تبارها و ... زندگی می‌کنند. کمتر کشوری یافت می‌شود که با هویت‌های متعدد قومی همراه نباشد.

۴. «مهاجرت» و پدیده «جهانی‌شدن» سبب رشد هویت‌های قومی شدند.

۵. هویت قومی، هویتی اجتماعی است نه سیاسی؛ بنابراین هویت ذاتاً سیاسی نیست، اما به دلایلی جنبه سیاسی پیدا می‌کند.

۶. تمایز قومیت‌های مختلف می‌تواند به امور مختلفی باشد، اما تهیه فهرست کاملی از این تفاوت‌ها میسر نیست؛

مثال ۱: در بوسنی گروه‌های اجتماعی به واسطه دین از یکدیگر تمایز یافته‌اند نه عوامل سیاسی با آن که از جنبه زبانی، جغرافیایی و نژاد به یکدیگر نزدیک هستند؛ صرب‌ها ارتدکس و وابسته به کلیسای شرق هستند، کروات‌ها به طور عمده کاتولیک و بوسنیایی‌ها اغلب مسلمان هستند؛

مثال ۲: در روندای دو گروه قومی «هوتو» و «توتسی» به رغم اشتراک زبانی، دینی، قومی، جغرافیایی و آداب و رسوم با یکدیگر تمایز دارند، اغلب این تمایز را در عواملی چون طول قد، ویژگی‌های ظاهری چهره و نوع رژیم غذایی برشمرده‌اند.^۱

۷. هویت قومی در دو حالت جنبه‌ای کاملاً سیاسی پیدا می‌کند:

الف. زمانی که فشارهای اکثریت بر این قومیت افزایش یابد و شدت تعلق به قومیت، اقلیت قومی را وادار به تشکیل دولتی مجزا کند؛

ب. دوم آن که هویت قومی در تلاش برای پیوند با قومیت‌های دیگر به هویت جامع‌تر و بالاتری بیانید.

۲. هویت ملی

نکات این بحث به این شرح می‌باشد:

۱. ملیت، در ذات خود مفهومی سیاسی به شمار می‌آید. اعضای یک ملت به جای آن که به واسطه نهادهای اجتماعی با یکدیگر پیوند یابند، به واسطه رشته‌ای از آرزوهای سیاسی کنار هم قرار گرفته‌اند. مهم‌ترین خواست سیاسی یک ملت دستیابی به استقلال است.

۱. پاتریک اونیل، همان، صص: ۶۱ - ۶۳

۲. هویت ملی غالباً از هویت قومی سرچشمه می‌گیرد. ممکن است یک گروه قومی احساس کند که از برخی حقوق و آزادی‌ها بهره‌مند نیست و در این صورت رهبران آن گروه قومی، استقلال و تأسیس کشور جدید را تنها راه نجات می‌دانند. تعامل هویت قومی و ملی را می‌توان در موارد زیر مشاهده کرد:

الف. مردم فرانسوی زبان ایالت کبک کانادا، یک گروه قومی متمایز از شهروندان انگلیسی زبان دیگر مناطق کانادا هستند. آن‌ها از سال ۱۹۶۰ بارها خواهان جدایی از کانادا شدند. در سال ۱۹۸۰ و ۱۹۹۵ دو بار همه‌پرسی برای جدایی این اقلیت صورت گرفت، اما با شکست مواجه شد؛

ب. اقلیت باسک در اسپانیا؛

ج. اقلیت اسکاتلند در انگلیس که هر دو وضعیتی مشابه فرانسویان ایالت کبک کانادا دارند.

۳. همه گروه‌های قومی خواهان استقلال نیستند؛ به عبارت دیگر، اگرچه هویت قومی غالباً به نوعی هویت سیاسی مبتنی بر ملی‌گرایی منجر می‌شود، اما چنین مسیری همواره پیموده نمی‌شود. احتمال دارد که گروهی قومی، خودش را بخشی از ملتی بزرگ‌تر در نظر بگیرد، به‌ویژه زمانی که اقلیت قومی از استقلال عملی محلی قابل توجهی برخوردار باشد.^۲

۳. تابعیت

نکات این بحث به این شرح می‌باشد:

۱. تابعیت، قطعی‌ترین ابزار برای تعیین هویت افراد است. تابعیت را می‌توان به صورت رابطه فرد یا گروه با دولت تعریف کرد؛ آن‌هایی که شهروند دولتی هستند برای وفاداری به آن دولت سوگند خورده‌اند و دولت نیز تعهد کرده است حقوق آن افراد یا گروه را تأمین کند.

۲. تابعیت - برخلاف قومیت و همانند ملیت - یک مفهوم کاملاً سیاسی است؛ بنابراین - برخلاف قومیت و ملیت - به آسانی تغییر می‌یابد.

۳. تابعیت، از دو راه به دست می‌آید: (۱) تولد؛ (۲) انتخاب ارادی فرد.

۴. تابعیت، ممکن است عامل پیدایش و گسترش پدیده وطن‌پرستی شود؛ وطن‌پرستی به معنای مباحثات ورزیدن نسبت به وابستگی به یک دولت خاص است؛ وطن‌پرست، آن‌هایی هستند که به نظام سیاسی خود افتخار می‌کنند و می‌کوشند تا از آن دفاع کنند و آن‌را در دیگر نقاط رواج دهند. وطن‌پرستی نمودهای مختلفی

۲. پاتریک اونیل، همان، صص: ۶۳ - ۶۵

می‌تواند داشته باشد، مانند پرچم کشور، حوادث تاریخی مهم، جنگ‌ها و سرودهای ملی. دولت‌های ضعیف یا غیرمشروع نمی‌توانند احساسات وطن‌پرستی را در میان تابعان خود رواج دهند.^۳

۵. تفاوت هویت ملی و تابعیت در این است که تابعیت فقط ارتباط فرد با دولت است ولی هویت ملی ارتباط فرد با دولت، سایر افراد جامعه، سازمان‌های خصوصی، باشگاه‌ها و ... است.

ب. ستیزه‌های هویتی

سؤال این بحث، این است که این هویت‌ها چگونه به همکاری یا ستیزه میان مردم منجر می‌شود؟ چرا برخی از کشورها می‌توانند بر تفاوت‌های هویتی تکیه کنند و از آن‌ها عواملی برای همکاری بسازند ولی در دیگر کشورها این گونه تفاوت‌ها موجب ستیز می‌شود؟ در اینجا ابتدا از ماهیت ستیزه‌های هویتی و سپس انواع آن و درنهایت از الگوهای آن صحبت می‌کنیم.

۱. ماهیت ستیزه‌های هویتی

ستیزه‌های هویتی ممکن است قومی، ملی و یا ترکیبی از هر دو باشد. در این جا به تعریف این ستیزه‌ها خواهیم پرداخت.

۱. **ستیزه قومی:** گروه‌های قومی مختلف برای دستیابی به اهداف سیاسی و اقتصادی به‌همراه محروم کردن دیگران به ستیز با یکدیگر می‌پردازند، با این ویژگی که هیچ‌یک از طرف‌های درگیر خواهان جدایی و تشکیل یک کشور مستقل نیستند و تنها در پی تقویت موقعیت خود در نظام سیاسی هستند. مثال: ستیزه‌های قومی افغانستان که این تعریف از ستیزه‌های قومی کاملاً بر منازعات قومی افغانستان منطبق است.

۲. **ستیزه ملی:** یک یا چند گروه سیاسی درخواست‌هایی برای استقلال سیاسی را مطرح می‌کنند و در نتیجه به ستیز با یکدیگر می‌پردازند. مثال: انقلاب آمریکا که در پی آن مستعمره‌های آمریکا از بریتانیا جدا و یک کشور جدید تأسیس شد و مبنای این ستیزه کسب حقوق سیاسی و حکومت مستقل بود.

۳. **ستیزه قومی - ملی:** در این نوع ستیزه، مشخصات هر دو ستیزه قومی و ملی مشاهده می‌شود و به‌صورت همزمان ستیزه‌های قومی و ملی در جریان است. مثال: حوادث سال ۱۹۸۰ شوروی که در آن گروه‌های قومی برای کسب استقلال به ستیز پرداختند که این منجر به فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ شد.

۳. پاتریک اونیل، همان، صص: ۶۶ - ۶۸

۲. انواع ستیزه‌های هویتی

چهار نوع ستیزه هویتی را می‌توان شناسایی کرد:

۱. **ستیزه‌های از بالا به پایین:** این نوع ستیزه نتیجه سیاست‌های دولت‌ها و رژیم‌ها می‌باشد. دولت‌ها از دو طریق می‌توانند ستیزه را موجب شوند: الف) از راه امتیاز دادن به گروهی خاص؛ ب) از راه تزریق تفرقه و ستیز به جامعه.

دو ویژگی را برای این نوع ستیزه می‌توان در نظر گرفت: الف) با بازداشت رهبران سیاسی درگیر در ستیزه، می‌توان ستیزه را مهار کرد؛ ب) نقش نیروها و حمایت‌های خارجی در بروز این ستیزه را مؤثر می‌توان ارزیابی کرد.

۲. **ستیزه‌های از پایین به بالا:** این نوع ستیزه مبتنی بر اختلافات و رقابت‌های گروه‌های سیاسی برای کسب قدرت بیشتر است.

دو ویژگی را برای این نوع ستیزه می‌توان در نظر گرفت: الف) این نوع ستیزه باید از ریشه خشکانده شود؛ ب) بهره‌وری از نیروی خارجی مؤثر نخواهد بود.

۳. **ترکیبی:** در برخی موارد ستیزه هم از پایین و هم از بالا تشدید می‌شود که در این حالت ممکن است دور باطالی از خشونت پدید آید.

۴. **امپریالیسم:** قدرت‌های خارجی که زمانی بخش اعظمی از جهان را زیر سلطه خود داشتند، مفاهیم قومیت، ملیت و نژاد را بر اساس بینش خود به مناطق دیگر جهان بردند که این مفاهیم برای مردم دیگر مناطق عمدتاً ناشناخته بود. این که مردم دیگر مناطق نژاد پست هستند و نژاد اروپایی نژاد برتر است، می‌تواند سبب بروز برخی ستیزه‌های هویتی شود.^۴

۳. الگوهای ستیزه‌های هویتی

چهار الگو را برای ستیزه‌های هویتی وجود دارد:

۱. **محروم‌سازی سیاسی:** درجایی رخ می‌دهد که گروه قومی مسلط، حقوق سیاسی دیگر گروه‌ها را سلب کند و گروه قومی واحد درصدد است که خودش را به‌تنهایی به‌عنوان ملت معرفی کند.

۴. پاتریک اونیل، همان، صص: ۷۴ - ۷۹

مثال ۱: ایجاد محدودیت برای روس‌تبارها در دو کشور استونی و لتونی پس از جدا شدن از شوروی به این دلیل که روس‌تبارها در پی پیوستن به روسیه بزرگ هستند؛ مثال ۲: ترک‌تبارها در آلمان نیز وضعیت مشابهی دارند و از حقوق کامل سیاسی برخوردار نیستند.

۲. **امحا؛ پاک‌سازی قومی:** گروهی از افراد سعی می‌کنند با بیرون راندن گروهی دیگر از زادگاه سنتی خود از سر آن‌ها راحت شوند.

مثال ۱: ماجرای بوسنی؛ مثال ۲: مهاجرت اجباری بومیان آمریکا به مناطقی دور از زادگاه خود.

۳. **امحا؛ همگون‌سازی اجباری:** ملت یا گروه قومی مسلط می‌کوشد تا ملت و گروه قومی دیگری را از طریق یکی کردن اجباری در خود از بین ببرد. در روند یکی شدن، موارد اختلاف ملت با گروهی قومی از بین خواهد رفت.

مثال ۱: ادغام ترک‌تبارها در ملیت اصلی در بلغارستان در سال ۱۹۸۰؛ مثال ۲: یکی کردن گروه قومی باسک در اسپانیا در خلال سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰؛ مثال ۳: یکی کردن بومیان در آمریکای شمالی و جنوبی در طی چندین قرن.

۴. **نسل‌کشی:** به راه‌اندازی جنگ به رهبری دولت بر ضد اعضای یک گروه قومی با هدف کشتن همه یا بخشی از آن گروه قومی. این اقدام که وحشتناک‌ترین شکل ستیزه قومی است، کمتر رواج دارد.

مثال ۱: نسل‌کشی یهودیان آلمان در جنگ جهانی دوم؛ مثال ۲: نسل‌کشی ارمنی‌تبارها در ترکیه در سال ۱۹۱۵؛ مثال ۳: نسل‌کشی توتسی‌ها در روندا در سال ۱۹۹۴؛ مثال ۴: نسل‌کشی مسلمانان بوسنی و کوزوویی‌های آلبانی‌تبار به وسیله نیروهای صرب در دهه ۱۹۹۰.^۵

ج. نگرش و ایدئولوژی سیاسی

۱. نگرش سیاسی

نگرش‌های سیاسی درباره میزان سرعت و روش‌هایی است که به واسطه آن‌ها تغییرات سیاسی درباره آزادی و برابری در جامعه موردنظر باید صورت گیرد. این نگرش‌ها به چند دسته تقسیم می‌شود: (شکل ۸)

۱. **تندرو (رادیکال):** مبتنی بر باور به ایجاد تغییرات شگرف و انقلابی در نظم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. بهبود اوضاع سیاست تنها در زمانی صورت می‌گیرد که کل ساختار سیاسی دگرگون شود. (تغییر دفعی)؛

۵. پاتریک اونیل، همان، صص: ۸۰ - ۸۲

۲. **لیبرال:** مبتنی بر ایجاد تغییرات وسیع اما نه انقلابی و سریع، بلکه تدریجی و تکاملی. برای بهبود اوضاع سیاسی نیاز به سرنگونی نظام موجود نیست. (تغییر تدریجی)؛
۳. **محافظه‌کار:** در این‌که آیا ایجاد تغییرات به بهبودی اوضاع جامعه و سیاست کمک می‌کند، تردید دارند؛ تغییر، به جای آن‌که پیامد مثبت داشته باشد، ازهم‌گسیختگی امور را سبب می‌شود. (حفظ وضع موجود و تردید در لزوم تغییر)؛
۴. **واپس‌گرا:** تغییر دفعی و تدریجی را رد می‌کنند؛ اما برخلاف محافظه‌کاران، نظم موجود را نیز غیرقابل‌پذیرش می‌دانند؛ بهبود اوضاع جامعه و سیاست تنها در صورتی محقق می‌شود که نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاصی که در گذشته وجود داشته است و طبق نظر واپس‌گرایان نظام مطلوب تلقی می‌شود، دوباره برقرار شود. (تغییر به معنای بازگشت به گذشته).
- این نگرش‌ها در کل بر روی دامنه‌ای که یک سر آن «چپ» و سر دیگر آن «راست» و وسط آن «نقطه میانی» قرار دارد، نشان داده می‌شود.^۶

شکل ۸: نمودار نگرش‌های سیاسی



۲. ایدئولوژی سیاسی

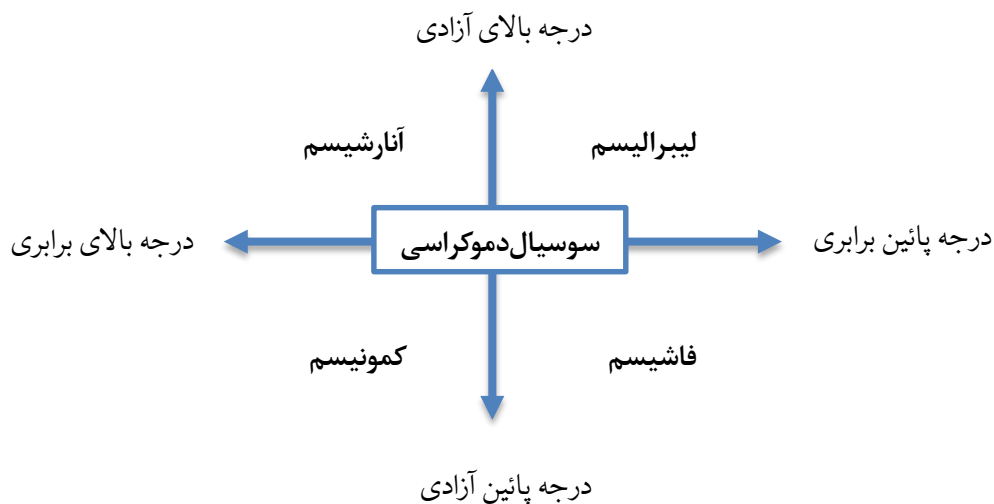
ایدئولوژی سیاسی، مجموعه‌ای از ارزش‌های سیاسی درباره اهداف بنیادین سیاست هستند که افراد آن‌ها را باور دارند. ایدئولوژی‌های سیاسی به توصیف رابطه آرمانی میان آزادی و برابری می‌پردازند.^۷ ایدئولوژی‌های سیاسی بر پنج قسم می‌باشند: (شکل ۹)

۶. پاتریک اونیل، همان، صص: ۸۶ - ۸۸

۷. تفاوت نگرش سیاسی و ایدئولوژی سیاسی: نگرش‌های سیاسی نسبی هستند؛ به این معنا که نگرشی که در کشوری تندرو به حساب می‌آید، در کشور دیگر ممکن است محافظ کار تلقی شود و این کار مقایسه را دشوار می‌کند. بنابراین، دانشمندان علوم سیاسی علاوه بر نگرش‌ها که هر کشوری ممکن است دیدگاه خاص خود را داشته باشد، به ایدئولوژی‌های سیاسی نیز توجه می‌کنند. مثلاً لیبرالیسم در کشور چین یک نگرش سیاسی تندرو و رادیکال محسوب می‌شود، درحالی‌که در کشور آمریکا نگرش محافظه‌کارانه است، زیرا بیان‌گر وضع موجود است. ر.ک: پاتریک اونیل، همان، ص: ۹۲

۱. **لیبرالیسم:** خواهان اثر محدود دولت در جامعه و فعالیت اقتصادی افراد است و بر درجه بالایی از آزادی فردی در مقابل برابری جمعی تأکید می‌ورزد؛
۲. **سوسیال دموکراسی:** از مالکیت خصوصی و بازار حمایت می‌کند، با این حال معتقد است که دولت نقش مهمی در اداره اقتصاد بر عهده دارد که ب سود عموم مردم است. سوسیال دموکراسی بر ایجاد موازنه میان آزادی و برابری تأکید دارد؛
۳. **فاشیسم:** بر میزان پائینی از آزادی فردی و برابری تأکید می‌کند تا دولتی قدرتمند را بنا سازد؛
۴. **کمونیسم:** خواهان محدود شدن آزادی فردی و ایجاد دولتی قدرتمند است تا برابری اجتماعی محقق شود. مالکیت باید به طور کامل در اختیار دولت باشد و نیروهای بازار باید حذف شوند. دولت، وظیفه تولید و دیگر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی را بر عهده می‌گیرد؛
۵. **آنارشیسم:** بر حذف دولت و مالکیت خصوصی به عنوان تنها راه دستیابی به آزادی و برابری برای همگان تأکید دارد. معتقد است امکان تحقق درجه‌ای بالا از آزادی فردی و برابری اجتماعی وجود دارد.^۸

شکل ۹: نمودار ایدئولوژی‌های سیاسی درباره ایجاد موازنه میان آزادی و برابری



۸. پاتریک اونیل، همان، صص: ۹۲ - ۹۸

درس هشتم: «توسعه» و «نوسازی» سیاسی

الف. مقدمه

در مقدمه به دو مطلب اشاره می‌شود:

۱. چگونگی پیدایش مفاهیم «توسعه» و «نوسازی»: واژه «توسعه» و «نوسازی» بعد از جنگ جهانی دوم رایج شد؛ دانشمندان اجتماعی تحت تأثیر تحولات و شرایط جدید - از جمله پیدایش نظام دوقطبی و منازعات ایدئولوژیکی میان دو قطب — به مطالعه تغییرات و تحولاتی که در جوامع ممکن است رخ دهد، پرداختند. هدف اصلی، یافتن راه‌هایی برای نوسازی جوامع بود.^۱ از آن‌جا که فضای حاکم بر روابط بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم به صورت جنگ سرد میان دو قطب سرمایه‌داری و سوسیالیسم بود، دانشمندان غربی تحت تأثیر این وضعیت الگوها و تئوری‌هایی در رابطه با توسعه سیاسی ارائه دادند که مبین تحولات و تغییراتی بود که در جهان غرب به وقوع پیوسته بود.^۲

۲. ماهیت «توسعه»^۳ و «نوسازی»^۴: برخی معتقدند که توسعه و نوسازی سیاسی مرادف هم هستند؛ اما برخی دیگر میان این دو واژه تفاوت‌هایی را قائل می‌شوند؛ مثلاً گفته شده است که توسعه یک مفهوم ارزشی است و بیان‌گر این است که در اثر توسعه به وضعیتی بهتر از وضعیت پیشین دست می‌یابیم، درحالی‌که

۱. محمد عابدی اردکانی، سنت و نوسازی سیاسی (یزد: بنیاد ریحانة الرسول، ۱۳۸۱)، ص: ۳۶

۲. عبدالعلی قوام، توسعه سیاسی و تحول اداری (تهران: قومس، ۱۳۷۱)، ص: ۴

۳. Political Development

۴. Political Modernization

نوسازی یک مفهوم توصیفی است که حاکی از تغییرات ایجاد شده در یک جامعه می‌باشد؛ یا این که برخی می‌گویند توسعه سیاسی، مفهومی کلی‌تر از نوسازی است؛ برخی دیگر نوسازی را ناظر به تحولات علمی و تکنولوژی و توسعه را بیان‌گر افزایش توان نظام سیاسی — به معنای افزایش توانایی رویارویی مسئولین و تصمیم‌گیرندگان نظام با هرگونه مشکل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی — می‌دانند.^۵

ب. تحلیل شکل‌گیری رژیم‌های مردمی در اروپا

اروپای باختری سه تحول را در عرصه تغییرات سیاسی گذرانده است: (۱) شکل‌گیری رژیم‌های مبتنی بر دولت - ملت؛ (۲) شکل‌گیری رژیم‌های مردمی؛ (۳) شکل‌گیری نظام‌های حزبی.^۶ در این جا به بررسی نظریات مربوط به تحول دوم می‌پردازیم و از سه نظریه بحث خواهیم کرد. در تمامی این نظریات، چگونگی گذار کشورهای اروپای غربی از دوره فتودالی به رژیم‌های مردمی مورد تحلیل قرار گرفته است.

۱. تحلیل وضعیت نیروهای اجتماعی (الگوی بارینگتن مور)

مور، سه فرمول مهم توسعه سیاسی را برای این کشورها در نظر گرفته است:

۱. **نوسازی دموکراتیک:** به نظر مور، ساختار فتودالیسم در کشورهای اروپایی مبتنی بر ایستادگی در مقابل قدرت مرکزی — که به‌نوعی مشابه فرهنگ سیاسی لیبرال است — بوده است. در مرحله خروج از نظام کشاورزی به نظام صنعت، انقلاب‌های بورژوازی به وقوع پیوسته است که به‌رغم تفاوت‌هایشان به سلطه بورژوازی و رشد تدریجی دموکراسی منجر شدند. از همین رو، مور معتقد است بدون بورژوازی نمی‌توان به دموکراسی دست یافت و ظهور دموکراسی شدیداً به توسعه تجارت و اقتصاد شهری مربوط است. وی دومین عامل مؤثر در دموکراسی را رابطه مالکان زمین‌دار با مالکان صنعتی می‌داند. مور، الگوی نوسازی دموکراتیک را در انگلستان و فرانسه قابل تطبیق می‌داند؛ در انگلستان، مالکان صنعتی (نخبگان بورژوا) از طریق همکاری و اتحاد با اشراف زمین‌دار توانستند در برابر قدرت مسلط دربار ایستادگی کنند و دموکراسی را به‌بار آورند؛ در فرانسه بورژوازی توانست با استفاده از قدرت انقلابی توده‌های دهقانی از آن‌ها در جهت مبارزه با اشرافیت سرکوبگر حمایت کند. بنابراین، مور به تفکیک دو نوع راهبرد دموکراتیک معتقد است: یکی راهبر انگلیسی که مبتنی بر تفوق بورژوازی قدرتمند و متحد با اشراف زمین‌دار؛ و دوم، راهبرد فرانسوی منبعث از

۵. محمد عابدی‌اردکانی، همان، صص: ۴۶ - ۴۸

۶. برتران بدیع، توسعه سیاسی، مترجم: احمد نقیب‌زاده (تهران: قومس، ۱۳۷۶)، ص: ۱۳۱

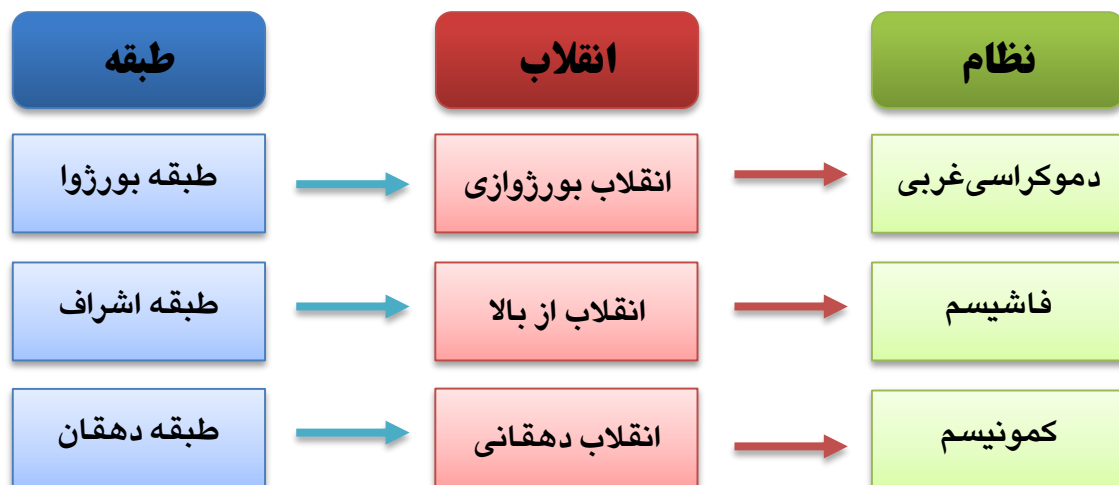
جهت‌دهی به قوت انقلابی دهقانان در جهت مبارزه با اشرافیت که نتیجه هر دو راهبرد استقرار دموکراسی است.

۲. نوسازی فاشیسمی: مور، نظام فاشیستی را انقلاب از بالا تلقی می‌کند که به نوسازی سیاسی انجامیده است. دستگاه اداری (دیوانی)، طبقه بورژوازی را به اشرافیت زمین‌دار پیوند داد و در نتیجه ائتلاف بزرگی شکل گرفت. در این‌جا نیز قدرت بورژوازی به نوسازی سیاسی کمک کرد تا نظامی اقتدارگرا و در تلاش برای استقرار دموکراسی ایجاد شود. در آلمان نازی و ایتالیای فاشیسم، دو عامل: (۱) وابستگی زمین‌داران به اقتدار دولتی؛ (۲) وجود دهقانان فاقد احساسات جمعی قدرتمند، سبب شد طبقات دارای منافع متفاوت مانند بورژوا، فئودال، دهقان و دیوانی به‌نوعی مصالحه‌کننده شوند و در نتیجه حاکمیت آمرانه ضروری شود.

۳. نوسازی کمونیستی: در این نوع از نوسازی سیاسی، ائتلاف مردمی با مشارکت وسیع دهقانان در مقابل اشرافیت زمین‌دار و پادشاهی مطلقه قرار می‌گیرد. به نظر مور، روسیه و چین دو کشوری هستند که این نوع انقلاب در آن به وقوع پیوست و به دیکتاتوری کمونیستی منجر شد. ضعف بورژوازی، قابلیت انقلابی توده‌های دهقانی به دلیل سرکوب شدید آنان توسط اشراف زمین‌دار، کشاورزان و کارگران را علیه دولت و ساختارهای اجتماعی بسیج نمود. کارگران شهری نیز نیروهای سازش‌ناپذیری بودند که با سازمان سیاسی هدایت‌شده توسط نخبگان انقلابی روشنگر، قدرت انقلابی افزون‌تری یافتند. ائتلاف کارگران و کشاورزان سبب حاکمیت دیکتاتوری چپ به رهبری نخبگان جدید انجامید.

خلاصه بحث مور: بنابراین، در تمامی تحلیل‌های مور، با سازه ذهنی واحدی برمی‌خوریم که توسعه سیاسی را بر پایه ساختار طبقاتی آن جامعه در زمان ورود به دوره مشارکت سیاسی موردتوجه قرار می‌دهد و سپس نوع انقلابی را که از این ساختار حاصل می‌شود (انقلاب بورژوازی، انقلاب از بالا، انقلاب دهقانی) و درنهایت طبیعت رژیم سیاسی که انعکاسی از این بحران‌های انقلابی است (دموکراسی غربی، فاشیسم، کمونیسم) را در نظر می‌آورد.^۷ (شکل ۱۰)

۷. برتران بدیع، همان، صص: ۱۴۳ - ۱۴۷



شکل ۱۰: الگوی توسعه بارینگتن مور (توسعه رژیم‌های اروپای غربی)

بررسی

تحلیل مور، دارای مزایایی است، از قبیل: (۱) انسجام در تحلیل؛ (۲) توجه به عمق تاریخی؛ (۳) عامل انقلاب را فرد یا گروه نمی‌داند بلکه ائتلاف است.

این تحلیل معایبی نیز دارد، مانند: (۱) برجسته‌بودن بیش از حد نقش بورژوا، درحالی‌که نقش بورژوازی در همین انقلاب‌ها اندک است، مثلاً در انگلستان مردم نقش بیشتری نسبت به بورژوا داشتند؛ (۲) انقلاب‌ها تک‌خطی نیستند؛ یعنی عوامل ثابت و معین ندارند، زیرا در هر انقلابی عوامل متعددی ممکن است وجود داشته باشد و اشتراکات انقلاب‌ها هم علت وحدت نیست؛ (۳) این نظریه بر اساس تضاد طبقاتی (مارکس) است و کسانی که آن را قبول ندارند، این نظریه را هم نمی‌توانند قبول کنند.^۸

۲. توجه به انقلاب‌های اجتماعی (الگوی ندا اسکاچپول)

اسکاچپول در پی یافتن پاسخ این سؤال است: چرا انقلاب در فرانسه، روسیه تزاری و چین منجر به تحول تاریخی شد - یعنی این انقلاب‌ها به تاریخ این کشورها ویژگی خاصی بخشید - ولی در انگلیس، ژاپن و پروس^۹ انقلاب جنبه تاریخی پیدا نمی‌کند؟

۸. برتران بدیع، همان، ص: ۱۴۷؛ برخی از معایب در کتاب موجود نیست.

۹. منطقه‌ای که علاوه بر آلمان امروزی شامل شمال لهستان، استان کالینینگراد روسیه و قسمت‌هایی از لیتوانی امروزی می‌شد و بعدها به ایالت‌های پروس شرقی و پروس غربی در امپراتوری آلمان تقسیم شد. از سال ۱۸۷۱، امپراتوری آلمان اعلام وجود کرد. پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم آلمان بین نیروهای متفقین، نام پروس از جغرافیای آلمان و جهان حذف می‌شود.

به نظر اسکاچپول، چند نسبت کشورهای انقلابی را به هم پیوند می‌دهد: (۱) ساختارهای اجتماعی روستایی؛ (۲) دولت‌های دیوان‌سالار و نهادینه‌شده؛ (۳) بحران سیاسی نظامی که بر مکانیسم سلطه اثر گذاشته است؛ (۴) رها شدن انرژی انقلابی دهقانان.

درگیری ساختار روستایی و دولت دیوان‌سالار در فرانسه قبل از انقلاب و روسیه تزاری و چین وجود داشت؛ به این ترتیب که دولت قوی و متحد با اشراف در مقابل دهقانانی قرار گرفتند که تحت فشار شدید سیاسی بودند. تلاش دولت برای نوسازی سیاسی به پیروزی دست نمی‌یابد مگر به قیمت استقلال دولت از اشراف، که همین امر زمینه فاصله از اشراف و برخورد با آنان را موجب می‌شود. این برخورد توان سرکوب دولت را کاهش داده روند انقلاب را شتاب می‌بخشد. استحکام ساختار اجتماعی کشاورزی و طبع پرهزینه و سرکوبگر دولت در این سه کشور، انقلاب در این کشورها را به تاریختان پیوند داده است.

اما کشورهایمانند ژاپن به دلیل ضعف اشراف زمین‌دار؛ و پروس به دلیل ادغام اشراف در دولت و در انگلستان به دلیل ضعف دولت از یک‌سوی و سلطه اشرافیت بر جامعه مدنی از دیگر سوی سبب شد هیچ‌گاه انقلاب با تاریخ این کشورها پیوند نیافت.

بررسی

در بررسی نظریه اسکاچپول می‌توان سه ضعف کلی را شناسایی کرد: (۱) انقلاب‌ها پدیده‌ای همگون، یکسان و مرتبط با عوامل شناخته‌شده واحد نیستند؛ (۲) دولت را بازیگری ضعیف تلقی می‌کند که نهادسازی‌ها و میزان استقلالش اهمیتی در این تحول ندارد؛ (۳) نظم و انسجام منطقی در تحلیل پیوند میان برخی دولت‌ها در دیدگاه اسکاچپول وجود ندارد به گونه‌ای که باید اذعان داشت، این تحلیل با واقعیت انطباق ندارد.^{۱۰}

۳. توجه به متغیرهای سیاسی (الگوی اشتین رکان)

رکان، فاشیسم^{۱۱} را برخاسته از توسعه تدریجی بازی دموکراسی و تلاش گسترده برای بسیج توده‌ها ذکر می‌کند و پنج کشور اروپای غربی (آلمان، اتریش، ایتالیا، اسپانیا و پرتغال) را دارای سرنوشتی تقریباً واحد

۱۰. برتران بدیع، همان، صص: ۱۴۸-۱۴۹

۱۱. تفاوت نگاه مور و رکان به فاشیسم در این است که رکان به جای این که فاشیسم را انقلاب از بالا در نظر بگیرد که موجب نوع خاصی از تعادل در بین نیروهای اجتماعی است، در مطالعات خود — که بر اساس مطالعه تجربی و موردی بود — به این نتیجه رسید که فاشیسم، پاسخی به بحران‌های ایجاد شده که ناشی از توسعه تدریجی بازی دموکراسی و جهش رقابت‌آمیز بسیج

برمی‌شمارد که نتوانستند روند دموکراسی را طبق شیوه معمول ادامه دهند و برای جبران عقب‌ماندگی نسبت به دیگر کشورهای اروپای غربی، درصدد برآمدند توسعه صنعتی خود را از راه فاشیسم دنبال کنند. رکان، سه وجه اشتراک برای این پنج کشور را مطرح کرده است:

۱. این پنج کشور، بر اساس موقعیت جغرافیایی خود وارث امپراتوری ازمپاشیده و در حال زوال بودند (امپراتوری ژمن، شارلمانی، شارلکن)
۲. این پنج کشور، بر اساس موقعیت اقتصادی به خاطر تبوتاب‌های شکست سیاسی دچار اقتصاد حاشیه‌ای شده بودند که بر اثر گسترش سرمایه‌داری در نوار اقیانوس اطلس (شمال اروپای غربی) بود.
۳. این پنج کشور، در آستانه قرن نوزدهم تلاش کردند که به ناسیونالیسم افراطی متوسل شوند و با تکیه بر اتحاد نخبگان نظامی و صنعتی موضع بین‌المللی خود را از نو بسازند.

بررسی

در بررسی نظریه رکان به این موارد توجه می‌شود: ۱) تنها به عوامل مشترک توجه کرده است و از سایر عوامل غفلت کرده است؛ ۲) فاشیسم صرفاً برای جبران عقب‌ماندگی صنعتی نبود، بلکه در برخی کشورها نتیجه تحقیر تاریخی سازمان‌های بین‌المللی بود.^{۱۲}

ج. تحلیل شکل‌گیری نظام‌های حزبی در اروپا

شکل‌گیری نظام‌های حزبی، آخرین مرحله از توسعه سیاسی جوامع اروپایی و نقطه نهایی فردیت آن‌ها به حساب می‌آید.^{۱۳} نظام‌های حزبی به تدریج و طی قرن نوزدهم یعنی زمانی که پادشاهی‌های مطلقه جای خود را به رژیم‌های کم‌وبیش رقابتی می‌دادند، شکل گرفتند. در این قسمت به توضیح و بررسی نظریه لیپست می‌پردازیم.

توده‌ها است، می‌باشد. در نتیجه یک جنبش وحدت‌گرا که نظارتی مقتدرانه بر کل جمعیت اعمال می‌کند، قدرت را به‌دست

می‌گیرد. برتران بدیع، همان، ص: ۱۵۰

۱۲. برتران بدیع، همان، صص: ۱۴۹ - ۱۵۱

۱۳. برتران بدیع، همان، ص: ۱۵۱

نظام‌های حزبی (الگوی سیمور مرتن لیپست)

لیپست، بر این باور است که این نظام‌ها چیزی جز بازتولید همان خطوط منازعات شکل گرفته یا در حال شکل‌گیری نیستند. لیپست، چهار نزاع را شناسایی کرده است که برآیند آن هشت نوع نظام حزبی می‌باشد. این نزاع‌ها عبارت‌اند از:

۱. نزاع میان دولت و کلیسا که دو حالت داشت: (۱) ادغام دولت و کلیسا برای پروتستان‌ها؛ (۲) اتحاد دولت و کلیسا برای کاتولیک‌ها؛

۲. نزاع میان فرهنگ سیاسی غالب و فرهنگ‌های اقلیت جزئی‌تر که دو حالت داشت: (۱) وحدت فرهنگ سیاسی در جایی که تمایز فرهنگی ناچیز بود؛ (۲) تکثر فرهنگ سیاسی در جایی که تمایز فرهنگی شدید بود؛

۳. نزاع نخبگان شهری (سرمایه‌دار) و نخبگان روستایی (اشراف و زمین‌دار) که دو حالت داشت: (۱) اتحاد در جایی که نزاع اندک بود؛ (۲) پا گرفتن خصومت‌های عمیق در جایی که نزاع شدید بود؛

۴. نزاع بین سرمایه‌دار و کارگر که دو حالت داشت: (۱) منحصر شدن قدرت در دست نخبگان بورژوا؛ (۲) طبقه بورژوا که قدرت را در دست داشت، نظام سیاسی را وارد مشارکت سیاسی کرد.^{۱۴}

بررسی

در بررسی نظریه لیپست، این موارد به نظر می‌رسد: (۱) نبرد طبقاتی یا تضاد میان دو جریان الزاماً به تفاوت در نوسازی سیاسی نمی‌انجامد، به‌ویژه اگر این منازعه در سطح داخلی به‌نحوی قابل حل بوده است؛ (۲) مشخص نمی‌شود که نظام‌های سیاسی چگونه به سمت وحدت سوق پیدا کردند و همه ادعای دموکراسی داشتند؛ (۳) با چنین بیانی نمی‌توان عوامل شکل‌گیری نظام‌های ائتلافی را توضیح داد مانند فاشیسم و نازیسم که در این موارد نزاعی در کار نبوده است.

۱۴. برتران بدیع، همان، صص: ۱۵۲ - ۱۵۵

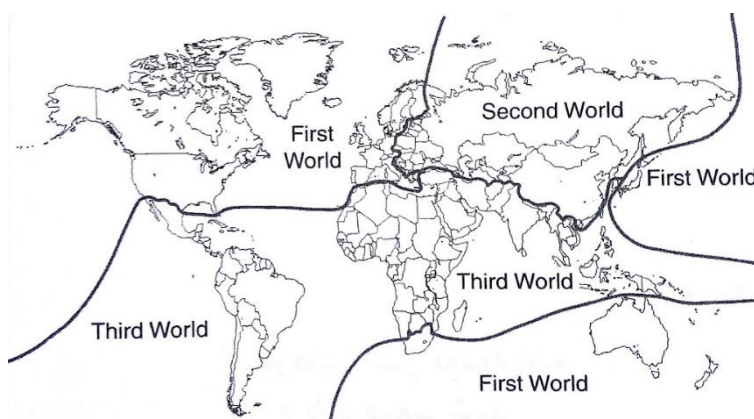
درس نهم: کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته (جهان سوم)

در یک تقسیم‌بندی، کشورهای جهان به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. کشورهای لیبرالیستی که دارای توسعه سرمایه‌سالارانه با محوریت آزادی هستند و به کشورهای «جهان اول» موسوم هستند؛

۲. کشورهای کمونیستی که دارای توسعه دولت مرکزی با محوریت برابری هستند و به کشورهای «جهان دوم» موسوم هستند؛

۳. کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته دارای توسعه ترکیبی و در تلاش برای هماهنگی برای رسیدن به آزادی و برابری هستند؛ این کشورها موسوم به کشورهای «جهان سوم» هستند. کشورهای در حال



توسعه مانند کره جنوبی، ژاپن، ایران، مالزی، ترکیه؛ و کشورهای کمتر توسعه یافته مانند غنا، اتیوپی و ... در این درس، از کشورهای جهان سوم صحبت خواهیم کرد.

کشورهای جهان سوم، در گذشته بخشی از امپراتوری‌های بزرگتر و مستعمره دولت‌های قدرتمند بوده‌اند. سلطه امپریالیستی بر این کشورها، موجب ایجاد تغییرات شگرف در نهادهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این کشورها گردید. اگرچه مقاومت داخلی این کشورها در نهایت سلطه امپریالیستی را پایان داد، اما تغییراتی که به واسطه قدرت هژمونی امپریالیسم پدید آمده بود، قابل از بین رفتن نبود.^۱ به همین مناسبت در این درس از امپریالیسم و آثار آن بر کشورهای جهان سوم بحث می‌کنیم.

الف. تعریف و تاریخچه

«امپریالیسم» از واژه امپریال اخذ شده و به معنای نظامی است که دولت با افزایش قدرت خود، سرزمین، حکومت، مردم و منابع خارج از مرزهای خود را تحت کنترل خویش درمی‌آورد. «استعمار» اشغال نظامی این دولت در سرزمین خارجی و راهی برای سلطه امپریالیستی است. بنابراین، «استعمار» را نباید مرادف «امپریالیسم» دانست، زیرا «استعمار» ابزاری است که به واسطه آن سلطه امپریالیستی بر یک منطقه استوارتر می‌شود. در سال ۱۵۰۰ میلادی دو گونه امپراتوری را می‌توان شناسایی کرد:

الف) امپراتوری‌های آسیایی مانند چین و عثمانی که توجه خود را به مسائل داخلی خود معطوف کرده بودند؛
ب) امپراتوری‌های اروپایی که با اهداف استراتژیک در عرصه‌های اقتصادی و برای ترویج مسیحیت و فرهنگ غربی در سراسر جهان در اوایل قرن شانزدهم آغاز به کار کردند و تا پنج قرن ادامه یافت. ابتدا، اسپانیا و پرتغال، آمریکای جنوبی و مرکزی را تحت کنترل خود درآوردند؛ انگلیس و فرانسه در قرن هجدهم آمریکای شمالی را به اشغال درآوردند و ساکنین آن را متواری کردند؛ در این قرن هم‌چنین کشورهای اروپایی بر آفریقای شمالی و خاورمیانه مسلط شدند. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تقریباً تمامی کشورهای آفریقا میان دولت‌های اروپایی تقسیم شد. ژاپن نیز در مدت کوتاهی مسیر گسترش امپریالیستی را در بخش‌هایی از آسیا دنبال کرد.^۲

ب. آثار و چالش‌های امپریالیسم بر کشورهای جهان سوم

امپریالیست‌ها، کنترل دیگر کشورها را نه تنها ممکن، بلکه ضروری و عادلانه تلقی می‌کردند و معتقد بودند که این کار برای متمدن کردن و مدرن کردن مردم عصر پیشامدرن است. در مقدمه گفتیم که سلطه امپریالیسم

۱. پاتریک اونیل، همان، ص: ۳۰۹

۲. پاتریک اونیل، همان، صص: ۳۱۰ - ۳۱۲

بر کشورهای جهان سوم، باعث ایجاد تغییراتی در ساختار آن کشورها گردید، اینک می‌گوییم این تغییرات و یا به عبارتی آثار امپریالیسم بر این کشورها عبارتند از:

۱. تحمیل مرزبندی‌های جغرافیایی بر پایه دولت ملت بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های بومی آن کشورها مانند وضعیت جغرافیایی، زبانی، مذهبی و غیره؛
۲. تحمیل نهادها و ساختارهای متمایز از ساختارهای سنتی مانند نظام خاص تحصیلات، نظام خاص ترتیبات اداری، نظام خاص اقتصادی و سیاسی؛
۳. به کارگیری روش غیردموکراتیک و غیرانسانی در مواجهه با حکومت، سرزمین، مردم و منابع کشورهای جهان سوم؛

۴. تضعیف و گاه نابودی ساختارهای مذهبی و سنتی که باعث سرخوردگی مردم و تلاش برای حیای هویت ملی که غالباً در قالب جنبش‌های ضد امپریالیستی شکل می‌گرفت؛

۵. تحمیل نقش‌های جنسیتی در مستعمرات؛

۶. ایجاد شکاف قومی و امتیاز دادن ویژه به اشغالگران در امور سیاسی و اقتصادی که زمینه غارت منابع آن کشورها را فراهم می‌کرد؛

۷. تقویت ایده ناسیونالیسم با تحقیر فرهنگ‌های بومی و ملی.

پس از خروج امپریالیسم از کشورهای تحت سلطه خود، آمیختگی نهادهای ملی با نهادهای قدرت امپریالیستی، چالش‌هایی را برای کشورهای درحال توسعه یا کمتر توسعه‌یافته به وجود آورده است:

۱. وجود دولت‌های ضعیف؛

۲. ستیز برای قدرت؛

۳. تقابل ملت با مذهب؛

۴. توسعه مبارزات جنسیتی؛

۵. اشکال ناقص و انحراف‌یافته صنعتی شدن؛

۶. بی‌ثباتی و ناامنی داخلی؛

۷. اقتدارگرایی؛

۸. رکود اقتصادی.^۳

۳. پاتریک اونیل، همان، صص: ۳۱۸ - ۳۳۰

درس دهم: دموکراسی (جهان اول)

الف. تعریف و تاریخچه

دموکراسی، از دو واژه یونانی «دموس» به معنای عموم مردم و «کراتیا» به معنای قدرت تشکیل شده است. اصطلاح دموکراسی، نظام مشخصی از نهادهایی می‌باشد که قدرت در آن با اعمال مستقیم یا غیرمستقیم مردم صورت می‌گیرد و بر سه پایه «مشارکت»، «رقابت» و «آزادی» استوار است. اندیشمندان سیاسی، از واژه «لیبرال دموکراسی» که ناظر به نظام سیاسی خاصی است که به ترویج و تقویت مشارکت، رقابت و آزادی می‌پردازد، استفاده می‌کنند. با این حال، لیبرال دموکراسی در کشورهایی که تحت تأثیر اندیشه‌های مارکس، نظام سوسیالیستی را برگزیده بودند نیز وجود دارد و قالب دیگری از آن و با عنوان «سوسیال دموکراسی» متجلی می‌شود. سوسیال دموکرات‌ها هرچند از ایدئولوژی کمونیسم الهام می‌گیرند، اما به تدریج برخی از اصول لیبرال دموکراسی را پذیرفته‌اند، مانند بازار و مالکیت و آزادی‌های فردی.^۱

دموکراسی دارای دو شیوه است:

۱. **دموکراسی مستقیم:** مردم به‌طور مستقیم در اداره امور و سیاست‌گذاری‌ها شرکت می‌کنند. از نظر تاریخی، این دموکراسی در اجتماعات کوچک مانند آتن پدید آمده است. تاریخچه این نوع موکراسی به

۱. پاتریک اونیل، همان، صص: ۱۸۶ - ۱۸۸

دولت‌شهرهای آتن بازمی‌گردد که در میدان شهر، مردان بالای چهل سال حاضر می‌شدند و در مسائل کشور نظرات خود را بیان می‌کردند.^۲ این نوع دموکراسی اشکالاتی داشت، از جمله:

۱- زنان، جوانان، برده‌ها و بیگانگان آتنی حق رأی نداشتند، درحالی‌که تصمیماتی که در میدان شهر گرفته می‌شد بر زندگی آنان اثر می‌گذاشت و این به معنای نادیده گرفتن حق آنان در انتخاب سرنوشت خودشان می‌باشد؛

۲- این نوع دموکراسی فقط در جوامع کوچک و آن هم برای برخی مسائل قابل اجرا می‌باشد و در جوامع کلان امروزی و یا برای مسائلی که نیاز به فوریت در تصمیم و اجرا دارند، عملی نمی‌باشد.

۳- نقد معرفت‌شناسی این نوع دموکراسی‌ها این است که از آن‌جا که قدرت درست توده‌ها است، در نتیجه به صورت قهری شایستگان که لیاقت لازم را داشتند، از صحنه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری کنار می‌رفتند. لذا اندیشمندانی مانند افلاطون ضمن معرفی مدل‌های جایگزین، دموکراسی را حکومت جاهلان می‌داند و آن را در زمره حکومت‌های بد جای می‌دهد. افلاطون معتقد است، دموکراسی بر اساس ظن و گمان است، درحالی‌که حکومت حکیم بر اساس یقین و حقیقت است.

۲. دموکراسی غیر مستقیم: مردم به‌طور غیرمستقیم و از طریق نمایندگان منتخب خود در امور جامعه مشارکت می‌کنند که شکل رایج دموکراسی در عصر حاضر است. سابقه پیدایش این نوع دموکراسی به انگلستان سال ۱۲۱۵ بازمی‌گردد که بر اساس سند مانگا‌کارتا، پادشاه انگلستان مجبور شد با امضای آن قدرت خود را محدود ببیند. این امر زمینه تشکیل مجمع قانون‌گذاری را فراهم آورد که در آن تصریح شده بود هیچ کس حتی پادشاه، فراتر از قانون نیست.

نکته قابل توجه اینجاست که جزیره انگلستان به دلیل شرایط مساعدی که داشت، محل مناسبی برای پیدایش و رشد لیبرال دموکراسی بود. از این رو می‌توان به دو عامل مهم اشاره کرد:

۱- شرایط جغرافیایی انگلستان و جزیره‌ای بودن آن، سبب کاهش هزینه‌های دولت و مردم آن سامان شده بود، زیرا نه نیازی به ارتش منظم داشتند تا از مرزهای کشور دفاع کنند و هم‌چنین به دولتی قدرتمند که از کیان کشور در برابر دولت‌های معارض حمایت کند، حاجتی نبود؛ عدم نیاز به دولت قوی و ارتش منظم سبب کاهش هزینه‌های عمومی و مالیات‌ها می‌شد و مردم می‌توانستند آزادانه به فعالیت‌های اقتصادی دلخواه بپردازند.

۲. پاتریک اونیل، همان، ص: ۱۹۰

۲- شرایط جغرافیایی انگلستان امر دیگری را نیز سبب شده بود و آن توسعه اقتصادی مبتنی بر تجارت بین‌الملل بر پایه دریانوردی و کشتی‌رانی بود و این سبب نهادینه شدن مالکیت خصوصی و آزادی‌های فردی شده بود.^۳

ب. بررسی عناصر دموکراسی

در دموکراسی غیرمستقیم سه عنصر مهم وجود دارد که اینک به بررسی آن می‌پردازیم:

۱. مشارکت

نکات بحث مشارکت به این صورت می‌باشد:

۱. **تعریف:** اعمال کنترل عمومی بر قدرت از طریق رقابت، رأی‌گیری و انتخابات.^۴ بنابراین، در بحث مشارکت، انتخابات مهم است. از سه جهت می‌توان انتخابات را مهم دانست:

الف. مردم فرصت پیدا می‌کنند که آزادانه اعضای حکومت را مشخص کنند و چارچوب فکری و خط‌مشی مورد نظر خودشان برای اعمال قدرت را تعیین می‌کنند؛

ب. همچنین انتخابات سبب می‌شود از استبداد جلوگیری شود و انتقال قدرت بدون خونریزی صورت گیرد؛^۵

ج. دادن حق رأی به مردم سبب می‌شود فرد احساس هویت و تشخص کند.

۲. **تاریخچه انتخابات:** در بسیاری از کشورها تا نیمه قرن بیستم همه اعضای جامعه حق رأی نداشتند. برای اولین در نیوزلند و در سال ۱۸۹۳ بود که زنان حق رأی پیدا کردند؛ پس از آن در سال ۱۹۲۰ زنان آمریکا و سال ۱۹۴۴ زنان فرانسه صاحب حق رأی شدند. بومیان استرالیا در سال ۱۹۶۰ حق رأی پیدا کردند، از آفریقایی‌تبارهای آمریکا پیش از رأی دادن آزمون‌هایی گرفته می‌شود که نوعی تبعیض شهروندی است. در برخی کشورها مانند استرالیا، بلژیک و برزیل رأی دادن اجباری است و در صورت مخالفت با جریمه از سوی دولت مواجه خواهند شد.^۶

۳. **نظام انتخاباتی:** سه نوع نظام انتخاباتی را می‌توان شناسایی کرد:

۳. پاتریک اونیل، همان، صص: ۱۹۱ - ۱۹۴

۴. کنترل بر قدرت آشکال دیگری هم می‌تواند داشته باشد، مانند اعمال فشار، تهیه طومار، برگزاری تظاهرات و تحصن.

۵. پاتریک اونیل، همان، ص: ۱۹۵

۶. پاتریک اونیل، همان، صص: ۱۹۵ - ۱۹۶

الف. نظام نخستین عبورکننده از خط پایان: در این نوع نظام انتخاباتی، چندین نامزد برای به دست آوردن آرای بیشتر با هم رقابت می‌کنند و کسی که اکثریت نسبی آرا^۷ را به دست آورد پیروز انتخابات و منتخب مردم است. امریکا، استرالیا، هند، فرانسه و انگلیس از چنین نظامی استفاده می‌کنند.

مزیت این شیوه انتخاباتی در این است که احزاب حاشیه‌ای کنار می‌روند و تنها احزاب قدرتمند رأی خواهند آورد و در بیشتر موارد پارلمان در سلطه دو حزب قرار خواهد گرفت، البته ممکن است همین امر را به عنوان اشکال این نظام انتخاباتی در نظر بگیریم. زیرا به ندرت ممکن است احزاب کوچک در صحنه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری حاضر شوند و مردم غالباً تمایل دارند به احزاب قدرتمند رأی دهند؛ چرا که در این نوع نظام انتخاباتی، آرائی که به سود حزب یا حزبی که بیشترین رأی را کسب کرده‌اند، به صندوق ریخته نشده باشد، به عنوان «آراء هدر رفته» شناخته می‌شوند.

ب. نظام نمایندگی تناسبی: ایجاد حوزه‌های انتخاباتی که در آن چندین نامزد به رقابت می‌پردازند و درصد آرای هر حزب، مشخص می‌کند که چه تعداد از صندلی‌های پارلمان در اختیار آن حزب قرار می‌گیرد؛ مثلاً اگر حزبی ۲۰٪ مجموع آرای مردم را به دست آورد، به همین میزان از صندلی‌های مجلس را در اختیار خواهد گرفت، اما حزب در تعیین این که چه کسانی را در زمره نمایندگانی که به مجلس می‌فرستد، مختار است، ممکن است فرد پیروز در انتخابات جزء نمایندگانی باشد که به مجلس می‌رود و نیز ممکن است فردی که در حوزه انتخاباتی رأی نیاورده است، به عنوان نماینده حزب معرفی شود. آفریقای جنوبی از چنین نظامی تبعیت می‌کند.

مزیت این نظام انتخاباتی این است که احزاب کوچک هم شانس حضور در پارلمان را به دست می‌آورند، به‌ویژه حزبی که به صورت تخصصی نامزدهای خود را معرفی کرده‌اند، و نیز این که مردم احساس می‌کنند در سیاست‌گذاری‌ها مشارکت بیشتری دارند و نیز این که آرای مردم به هدر نمی‌رود و از این جهت دموکراتیک‌تر می‌باشد.

اشکال نظام نمایندگی تناسبی در این است که احزاب آزادی عمل بیشتری در معرفی نمایندگان خود به پارلمان دارند و این ممکن است تحت تأثیر افراد یا گروه‌های ذی‌نفوذ قرار بگیرد و تعصبات و سلاقی شخصی، مشکلاتی را ایجاد کند.

۷. اکثریت نسبی در برابر اکثریت مطلق قرار دارد؛ در اکثریت نسبی، هر نامزدی که رأی بیشتری حتی به تعداد یک رأی نسبت به نامزد دیگر کسب کند، پیروز خواهد شد و در اکثریت مطلق، هر نامزدی که بیش از نصف (نصف + ۱) آرای مردم را کسب کند، پیروز خواهد بود.

ج. نظام ترکیبی: در این نظام، فرد در رأی خود با سه گزینه روبرو است: یا این که به فردی خاص رأی دهد؛ و یا این که به حزبی خاص رأی دهد؛ و یا این که هم به فرد مورد نظر و هم به حزبی دلخواه رأی دهد. پس از مشخص شدن نتایج انتخابات، بخشی از کرسی‌های پارلمان به احزاب و بخش دیگری به افراد تعلق می‌گیرد. البته میزان آن می‌توان متفاوت باشد؛ در آلمان کرسی‌های مجلس به نسبت مساوی تقسیم شده است و در ژاپن ۶۰٪ کرسی‌های پارلمان به احزاب و ۴۰٪ به افراد تعلق گرفته است. ویژگی این نظام انتخاباتی، آزادی عمل رأی‌دهنده در انتخاب حزب یا فرد مورد نظر و دلخواه خود است.^۸

۴. همه‌پرسی، رفراندوم: مراجعه به آرای عمومی از دو طریق صورت می‌گیرد:

الف. یا قدرت حاکم و احزاب و گروه‌ها نظرات خود را اعلام و مردم آن‌ها را به‌عنوان نماینده خود انتخاب می‌کنند؛

ب. یا این که در مورد مسأله‌ای مشخص از مردم خواسته می‌شود تا نظر خود را درباره آن اعلام کنند.^۹

۲. رقابت

بحث رقابت دارای دو عنصر: الف. احزاب سیاسی؛ ب. تفکیک قوا.

۱. احزاب سیاسی: گفته‌اند در هیچ جامعه سیاسی، گریزی از احزاب وجود ندارد و بسیاری از اندیشمندان حزب را چیزی بیشتر از یک «شر لازم» نمی‌دانند. پرسش اساسی این است که چرا باید حزب وجود داشته باشد؟ این پرسش می‌تواند به پرسش دیگری تحلیل شود و آن این که احزاب سیاسی چه کارکردهایی دارند؟ در پاسخ، دو دلیل برای اهمیت وجود احزاب ذکر شده است:

الف. احزاب، با جمع‌آوری افراد و اندیشه‌ها زمینه لازم برای حکومت اکثریت را فراهم می‌کنند، در نتیجه از استبداد جلوگیری می‌شود و رویه‌های سیاسی دارای انسجام و یکپارچگی می‌شوند. بنابراین، تنوع موجود در احزاب، عامل دفع استبداد و تحقق حکومت همگانی را موجب می‌شود؛

ب. احزاب با طرح ایدئولوژی‌ها و مجموعه‌ای از اهداف، به مردم امکان درخواست تقاضاهایی را از سیاستمداران فراهم می‌کنند و در صورت عدم وجود احزاب، مردم به راحتی نمی‌توانند عملکرد حاکمان مورد ارزیابی قرار دهند.^{۱۰}

۸. پاتریک اونیل، همان، صص: ۱۹۷ - ۲۰۲

۹. پاتریک اونیل، همان، ص: ۲۰۲

۱۰. پاتریک اونیل، همان، صص: ۲۰۴ - ۲۰۵

۲. تفکیک قوا: دموکراسی‌ها، با تفکیک قوا به تجزیه قدرت می‌پردازند و توانایی مهار قدرت دیگر بازیگران سیاسی را به دست می‌آورند، در صورتی که قدرت به صورت یکپارچه در دست بازیگری واحد باشد، ممکن است اصل دموکراسی تضعیف شود. ساختارهای حکومت برای حفاظت از دموکراسی طراحی شده است و بر این مبنا، هر بخش حکومت باید دارای سلولی مستقل از قدرت باشد. سه بخش مجزا برای ساختمان حکومت در نظر گرفته شده است:

الف. قوه اجرا: قوه اجرایی، دارای دو کار ویژه است:

۱) ریاست دولت: کارهایی که به نمایندگی از مردم انجام می‌دهد و در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی حضور می‌یابد؛

۲) ریاست حکومت: اداره روزانه دولت، برنامه‌ریزی و اجرای سیاست‌ها نیز برعهده قوه اجرا می‌باشد. در بسیاری از لیبرال دموکراسی‌ها این دو منصب از هم جدا شده است؛ «نخست‌وزیر» ریاست حکومت و «رئیس‌جمهور» که غالباً نقش تشریفاتی و نمادین دارد ریاست دولت را برعهده دارد که از آن با عنوان نظام نخست‌وزیری یاد می‌شود.^{۱۱} در برخی از لیبرال دموکراسی‌های دیگر هر دو منصب به یک شخص داده می‌شود و آن همان «رئیس‌جمهور» است که هم مقام اجرایی و هم نقشی نمادین دارد که نظام ریاست‌جمهوری نام دارد.^{۱۲} هر کدام از این دو نظام مزایا و معایبی دارند که از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌شود.^{۱۳}

ب. قوه تقنین: پارلمان، بخشی از حکومت است که مسئولیت قانون‌گذاری را بر عهده دارد. یکی از تفاوت‌های عمده در این زمینه نظام‌های تک‌مجلسی و دومجلسی می‌باشد. ریشه دومجلسی به انگلیس و دیگر کشورهای اروپایی برمی‌گردد که دو یا چند مجلس برای نمایندگی منافع طبقات اقتصادی مختلف به وجود آمده بود. هدف نظام دومجلسی این است که موازنه‌ای از قدرت را میان حکومت محلی و ملی به وجود آورد.^{۱۴}

ج. قوه قضاء: یکی از بخش‌های مهم ساختمان حکومت، دادگاه‌های قانون اساسی می‌باشند که به عنوان عالی‌ترین نهاد قضایی زمینه قانونی بودن مصوبات و اقدامات حکومت را فراهم می‌آورد و از سازمان

۱۱. Prime ministerial system

۱۲. Presidential system

۱۳. پاتریک اونیل، همان، صص: ۲۰۷ - ۲۱۰

۱۴. پاتریک اونیل، همان، صص: ۲۱۱ - ۲۱۲

حکومت در برابر سوء استفاده‌ها از قدرت محافظت به عمل می‌آورد و به دنبال دفاع از اصول دموکراتیک کشور در برابر تخلفات بازیگران خصوصی و عمومی هستند.^{۱۵}

۳. آزادی

در لیبرال دموکراسی برخی حقوق مشترک وجود دارد، مانند: آزادی بیان، آزادی مذهبی، آزادی اجتماعات، تساوی در برابر قانون، جلوگیری از مجازات‌های غیرانسانی، حق داشتن حریم خصوصی و حق تغییر مکان سکونت و کار.

البته نسبت به برخی از این موارد نوعی اجماع نظری وجود دارد، همه کشورها آزادی بیان و آزادی اجتماعات را رعایت می‌کنند؛ اما در زمینه میزان توسعه و محدودیت حقوق مدنی تفاوت‌هایی وجود دارد؛ مثلاً برخی کشورها از فعالیت برخی احزاب مخالف دموکراسی ممانعت می‌کنند.^{۱۶}

ج. دموکراسی‌های پیشرفته

کشورهایی که دموکراسی در آن نهادینه شده است و از سطح بالای توسعه‌یافتگی اقتصادی نیز برخوردار هستند. به‌طور کلی ویژگی‌های دموکراسی‌های پیشرفته عبارت است از:

۱. مالکیت خصوصی؛

۲. بازار آزاد؛

۳. سطح بالای توسعه اقتصادی متکی بر بخش صنعت و خدمات؛

۴. سطح مشارکت سیاسی بالا؛

۵. وضعیت بالای رقابت و تنوع

۱۵. پاتریک اونیل، همان، ص: ۲۱۴

۱۶. پاتریک اونیل، همان، صص: ۲۱۵ - ۲۱۷

درس یازدهم: کمونیسیم (جهان دوم)

طبق نظر مارکس، تحولات جهان بر اساس «ماتریالیسم دیالکتیک» رخ می‌دهد، پس نظام اجتماعی دائماً در حال درگیری است و این درگیری موجب پیدایش طبقه جدیدی می‌شود و این سیر در همیشه تاریخ جاری و ساری است.

بر همین اساس، در جوامع نخستین، فئودالیسم حاکم بود و افراد به زمین کشاورزی وابسته بودند و به همین دلیل مورد استثمار اشراف قرار می‌گرفتند. تحولات و تغییرات تکنولوژیک سبب پیدایش گروهی از سرمایه‌داران اولیه شد که همان طبقه بورژوا بودند و خواهان نظم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جدیدی بودند که با آمال سرمایه‌داران هماهنگ باشد. از اینجا جرقه انقلاب زده شد، طبقه حاکم سرنگون و طبقه جدیدی شکل گرفت.

مارکس، چون به ماتریالیسم دیالکتیک - که مبتنی بر تضاد دائمی میان تز و آنتی‌تز است - اعتقاد داشت، پیش‌بینی می‌کند که درون خود دموکراسی سرمایه‌داری نیز منازعات میان طبقه کارگر (پرولتاریا) با کارفرمایان و شرکت‌های بزرگ - پس از این که طبقه کارگر به خودآگاهی رسیده است - سبب پیدایش انقلاب و در نتیجه سرنگونی دموکراسی لیبرال می‌شود، زیرا از نظر مارکس این نه فقط یک پدیده ملی، بلکه پدیده‌ای بین‌المللی است و انقلاب جهانی طبقه کارگر همه کشورهای سرمایه‌داری را دربرخواهد گرفت.

مارکس، پیش‌بینی کرد که پس از وقوع انقلاب، دوره گذاری با عنوان «دیکتاتوری پرولتاریا» برقرار خواهد شد طی آن مردم در همه فعالیت‌ها و مالکیت‌های اقتصادی شریک خواهند شد و آزادی و برابری ناب پدید

خواهد آمد. در این دوره به تدریج نهادهای سرمایه‌داری نابود خواهند شد و در صورتی که مشکل نابرابری حل شود، دیگر نیازی به وجود دولت نیست، زیرا طبق نظر مارکس دولت اساساً برای تحکیم نابرابری در جامعه وجود دارد. در اینجا است که دیگر اثری از دولت، پلیس، ارتش و پرچم نخواهد بود و مردم در ثمرات نیروی کار یکدیگر شریک خواهند شد و بر اساس اصل برابری با یکدیگر شریک خواهند شد.

لنین و مائو به عنوان رهبران انقلاب کمونیستی در روسیه (۱۹۱۷) و چین (۱۹۴۹) در پی عملی کردن اندیشه‌ها یا پیش‌بینی مارکس بودند، اما در مقام عمل از اندیشه‌های مارکس فاصله گرفتند؛ آنان تصمیم گرفتند در کشورهایی با ساختار اقتصادی ضعیف و دور از سرمایه‌داری، انقلاب کمونیستی را به جریان بیاورند، درحالی‌که پیش‌بینی مارکس مبتنی بر انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری بود؛ از سوی دیگر مارکس معتقد بود انقلاب جهانی علیه سرمایه‌داری یک فرآیند جبری است، اما لنین و مائو بر این باور بودند که با تزریق خودآگاهی به طبقه کارگر (پرولتاریا) و معرفی کردن گروهی به عنوان «پیشگامان پرولتاریا» می‌توانند انقلابی که در ذهن مارکس پرورانده شد، کلید بزنند و از جهت سوم مارکس دید خوبی نسبت به دولت نداشت و کمونیسم را به عنوان آرمان شهر خود یک جامعه بی‌دولت می‌دانست، درحالی‌که عملاً دولت‌های مارکسیستی تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی را در دست گرفته بودند و این نیز تناقض عملی سوم با اندیشه مارکس بود.^۱



شکل ۱۲: مراحل مورد نظر مارکس درباره تاریخ بشر که در نهایت به کمونیسم منتهی می‌شود.

۱. پاتریک اونیل، همان، صص: ۲۶۳ - ۲۶۹

منابع و مآخذ

در نگارش این مجموعه، از کتاب‌های زیر استفاده شده است:

۱. اونیل، پاتریک؛ مبانی سیاست تطبیقی، مترجم: سعید میرترابی (تهران: قومس، ۱۳۸۵).
۲. بدیع، برتران؛ توسعه سیاسی، مترجم: احمد نقیب‌زاده (تهران: قومس، ۱۳۷۶).
۳. رمضان‌نرگسی، رضا؛ جزوه درسی مقدمه جامعه‌شناسی (قم: مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی، ۱۳۹۰).
۴. عابدی‌اردکانی، محمد؛ سنت و نوسازی سیاسی (یزد: بنیاد ریحانة الرسول، ۱۳۸۱).
۵. قوام، عبدالعلی؛ توسعه سیاسی و تحول اداری (تهران: قومس، ۱۳۷۱).
۶. _____؛ سیاست‌های مقایسه‌ای (تهران: سمت، ۱۳۷۳).